

----- دفتر اول -----

- 1-1. نی نامه
- 1-2. حکایت عاشق شدن پادشاه بر کنیزك و بیمار شدن کنیزك و تدبیر در صحت او
- 1-3. ظاهر شدن عجز طبیبان از معالجه کنیزك بر پادشاه و رو آوردن بدرگاه پادشاه حقیقی
- 1-4. در خواستن توفیق رعایت ادب و وخامت بی ادبی
- 1-5. ملاقات پادشاه با آن طبیب الهی که در خوابش بشارت بملاقات او داده بودند
- 1-6. بردن پادشاه طبیب را بر سر بیمار تا حال او را ببیند
- 1-7. خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه جهت دریافتن رنج کنیزك
- 1-8. دریافتن آن طبیب الهی رنج کنیزك را و بشاه وانمودن
- 1-9. فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند در طلب آن مرد زرگر
- 1-10. بیان آن که کشتن مرد زرگر به اشاره الهی بود نه بهوای نفس
- 1-11. حکایت مرد بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان
- 1-12. داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب
- 1-13. آموختن وزیر مکر پادشاه را
- 1-14. تلبیس اندیشیدن وزیر با نصاری و مکر او
- 1-15. جمع آمدن نصاری با وزیر و راز گفتن او با ایشان
- 1-16. تمثیل مرد عارف و تفسیر الله یتوفی الانفس حین موتها الخ
- 1-17. سوال کردن خلیفه از لیلی و جواب دادن لیلی او را
- 1-18. در تحریص متابعت ولی مرشد
- 1-19. در بیان حسد کردن وزیر جهود
- 1-20. فهم کردن حاذقان نصاری مکر وزیر را
- 1-21. پیغام شاه پنهانی بسوی وزیر پر تزویر
- 1-22. تخلیط وزیر در احکام انجیل و مکر آن
- 1-23. در بیان آنکه اختلاف در صورت و روش است نه در حقیقت
- 1-24. بیان خسارت وزیر در این خدعه و مکر
- 1-25. مکر کردن وزیر و در خلوت نشستن و شور افکندن در قوم
- 1-26. دفع گفتن وزیر مریدان را
- 1-27. مکرر کردن مریدان که خلوت را بشکن
- 1-28. جواب گفتن وزیر که خلوت را نمی شکنم
- 1-29. اعتراض کردن مریدان بر خلوت وزیر بار دیگر

- 1-30. نومید کردن وزیر مریدان را از نقض خلوت خود
- 1-31. فریفتن وزیر امیران را هر یک بنوعی و طریقی
- 1-32. کشتن وزیر خود را در خلوت از مریدان
- 1-33. در بیان آنکه جمله پیغمبران حقند که لا نفرق بین احد من رسله
- 1-34. در بیان آنکه انبیاء علیهم السلام را گفتند: کلموا الناس علی قدر عقولهم. زیرا آنچه ندانند، انکار کنند و ایشان را زیان دارد. قال علیه السلام: امرنا ان تنزل الناس منازلهم، الی آخر
- 1-35. منازعت امرا در ولیعهدی
- 1-36. نعت تعظیم حضرت مصطفی علیه السلام که در انجیل بود
- 1-37. در بیان حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاک دین عیسی جهد کرد
- 1-38. آتش افروختن پادشاه و بت را در پهلوی آتش نهادن که هر که این بت سجده کند ...
- 1-39. آوردن پادشاه جهود زنی را با طفل و انداختن او طفل را در آتش و بسخن آمدن طفل ...
- 1-40. انداختن مردمان خود را بارادت در آتش از سر ذوق
- 1-41. کژ ماندن دهان آن شخص گستاخ که نام پیغمبر بتمسخر برد
- 1-42. عتاب کردن جهود آتش را که چرا نمیسوزی و جواب او
- 1-43. قصه هلاک کردن باد در عهد هود علیه السلام قوم عاد را
- 1-44. طنز و انکار کردن پادشاه جهود و نصیحت ناصحان او را
- 1-45. قصه نخجیران و بیان توکل و ترک جهد کردن
- 1-46. جواب گفتن شیر نخجیران را و بیان خاصیت جهد
- 1-47. باز ترجیح نهادن نخجیران توکل را بر جهد
- 1-48. باز ترجیح نهادن شیر جهد و اکتساب را بر توکل و تسلیم
- 1-49. باز ترجیح نهادن نخجیران توکل را بر جهد و کسب
- 1-50. دیگر بار بیان کردن شیر ترجیح جهد بر توکل
- 1-51. باز ترجیح نهادن نخجیران مر توکل را بر جهد
- 1-52. نگریستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای حضرت سلیمان و تقریر ...
- 1-53. باز ترجیح دادن شیر جهد را بر توکل و فواید جهد را بیان کردن
- 1-54. مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل
- 1-55. انکار کردن نخجیران و جواب خرگوش مر ایشان را
- 1-56. مهلت خواستن خرگوش نخجیران را
- 1-57. اعتراض نخجیران بر خرگوش و جواب دادن خرگوش ایشان را
- 1-58. ذکر دانش خرگوش و بیان فضیلت و منافع دانستن
- 1-59. باز جستن نخجیران سر و اندیشه خرگوش را
- 1-60. منع کردن خرگوش راز را از نخجیران

- 1-61. قصه مکر خرگوش با شیر و بسر بردن
- 1-62. زیافت تاویل رکیک مگس
- 1-63. تولیدن شیر از دیر آمدن خرگوش
- 1-64. هم در بیان مکر خرگوش
- 1-65. رسیدن خرگوش به شیر و خشم شیر بر وی
- 1-66. عذر گفتن خرگوش
- 1-67. جواب گفتن شیر خرگوش را و روان شدن با او
- 1-68. قصه سلیمان و هدهد و بیان آن که چون قضا آید چشمها بسته میشود
- 1-69. طعنه زدن زاغ در دعوی هدهد
- 1-70. جواب گفتن هدهد طعنه زاغ را
- 1-71. قصه آدم علیه السلام و بستن قضا نظر او را از مراعات صریح نهی و ترك نهی و تاویل
- 1-72. پای واپس کشیدن خرگوش از شیر چون نزدیک چاه رسید
- 1-73. پرسیدن شیر از سبب پای واپس کشیدن خرگوش را
- 1-74. مزده بردن خرگوش سوی نخجیران که شیر در چاه افتاد
- 1-75. جمع شدن نخجیران گرد خرگوش و ثنا گفتن او را
- 1-76. پند دادن خرگوش نخجیران را که از مردن خصم شاد مشوید
- 1-77. تفسیر رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
- 1-78. آمدن رسول قیصر روم به نزد عمر بررسالت
- 1-79. یافتن رسول قیصر عمر را خفته در زیر خرما بُن
- 1-80. سخن گفتن عمر با رسول قیصر و مکالمات وی
- 1-81. سؤال کردن رسول روم از عمر
- 1-82. اضافت کردن آدم (ع) زلت خود را به خویش که رَبَّنَا ظَلَمْنَاو اضافت کردن ابلیس گناه خود را به حق تعالی که رب بما اَغْوَيْتَنِي
- 1-83. تمثیل
- 1-84. تفسیر آیه وَ هُوَ مَعَكُمْ اَیْنَ مَا كُنْتُمْ و بیان آن
- 1-85. سؤال کردن رسول روم از عمر از سبب ابتلای ارواح با این آب و گل اجساد
- 1-86. در بیان حدیث من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف
- 1-87. قصه آن بازرگان که به هندوستان به تجارت میرفت و پیغام دادن طوطی محبوس بطوطیان هندوستان
- 1-88. صفت اجنحه طیور عقول الهی
- 1-89. دیدن خواجه طوطیان هندوستان را در دشت و پیغام رسانیدن از آن طوطی
- 1-90. تفسیر قول فرید الدین عطار قدس الله روحه:

تو صاحب نفسی ای غافل میان خاک خون می خور ---- که صاحب دل اگر زهری خورد آن انگبین باشد

1-91. تعظیم ساحران مر موسی را علیه السلام که چه فرمایی اول تو اندازی عصا یا ما

1-92. باز گفتن بازرگان با طوطی آنچه در هندوستان دیده

1-93. شنیدن آن طوطی حرکت آن طوطی را و مردن و نوحه کردن خواجه

1-94. تفسیر قول حکیم سنائی

بهرچه از راه وامانی چه کفر آن حرف و چه ایمان --- بهر چه از دوست دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا

1-95. رجوع به حکایت خواجه تاجر

1-96. برون انداختن مرد تاجر طوطی را از قفس و پریدن طوطی مرده

1-97. وداع کردن طوطی خواجه را و پریدن

1-98. در بیان مضرت تعظیم خلق و انگشت نما شدن

1-99. در بیان تفسیر آیه ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن

1-100. در بیان تفسیر قول حکیم سنائی قدس سره در این ابیات

ناز را روئی ببايد همچو ورد --- چون نداری گرد بدخوئی مگرد

زشت باشد روی نازیبا و ناز ----- سخت آید چشم نابینا و درد

1-101. داستان پیر چنگی که در عهد عمر از بهر خدا روز بی نوایی چنگ زد میان گورستان

1-102. در بیان تفسیر من کان لله کان الله له و بیان آن

1-103. در بیان این حدیث که إن لربکم فی آیام دهرکم نفحات ألا فتعرضوا لها

1-104. سؤال کردن صدیقه (س) از پیغمبر (ص) که باران شد و جامه تو تر نگشت و جواب آنجناب

1-105. تفسیر بیت حکیم سنائی

آسمانهاست در ولایت جان ----- کارفرمای آسمان جهان

در ره روح پست و بالاهاست ---- کوههای بلند و دریاهاست

1-106. در معنی حدیث اغتتموا برد الربیع الی آخره

1-107. پرسیدن صدیقه (س) از پیامبر (ص) که سر باران امروزینه چه بود

1-108. بقیه قصه پیر چنگی در زمان عمر و بیان مخلص آن

1-109. در خواب گفتن هاتف مر عمر را که چندین زر از بیت المال به آن مرده ده که در گورستان خفته است

1-110. نالیدن ستون حنانه از فراغ پیغمبر علیه السلام که جماعت انبوه شدند که ما روی مبارک تو را چون بر آن نشسته نمی بینیم و منبر ساختند و شنیدن رسول خدا (ص) ناله ستون را بصریح و مکالمات آنحضرت با آن

- 1-111. اظهار معجزه پیغمبر علیه السلام بسخن آمدن سنگریزه در دست ابو جهل و گواهی دادن برسالت آنحضرت
- 1-112. بقیه قصه مطرب و پیغام رسانیدن عمر به او آن چه هاتف آواز داد
- 1-113. گردانیدن عمر نظر او را از مقام گریه که هستی است به مقام استغراق که نیستی است
- 1-114. تفسیر دعای آن دو فرشته که هر روز بر سر بازار منادی میکنند که اللَّهُمَّ أَعْطِ كُلَّ مَنْفَقٍ خَلْفًا اللَّهُمَّ أَعْطِ كُلَّ مَمْسُوكٍ تَلْفَاءً، و بیان آن که منفق، مجاهد راه حق است نه مسرف راه هوا
- 1-115. قربانی کردن سروران عرب بامید قبول افتادن
- 1-116. قصه خلیفه که در کرم از حاتم طایی گذشته بود
- 1-117. قصه اعرابی درویش و ماجرا کردن زن با او از فقر و درد
- 1-118. مغرور شدن مریدان محتاج و تشبیه به مدعیان مزور و ایشان را شیخ واصل پنداشتن و نقد را از نقل نادانستن و نیافتن
- 1-119. در بیان آن که نادر افتد که مریدی در مدعی مزور اعتقاد کند به صدق و به مقامی رسد که شیخش در خواب ندیده باشد و آب و آتش او را گزند نکند و شیخش را گزند کند ولیکن نادر است
- 1-120. صبر فرمودن اعرابی زن خود را
- 1-121. نصیحت کردن زن مرثوی را که سخن افزون از قدر و مقام خود مگو لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ که این سخنها اگر چه راست است اما این مقام ترا نیست و سخن فوق مقام زیان دارد و كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ باشد
- 1-122. نصیحت مرد زن را که در فقر فقیران بخواری منگر و در کار حق بگمان کمال نگر و طعنه مزین بر فقر و فقیران و شکوه مکن
- 1-123. در بیان آن که جنبیدن هر کسی از آن جا که وی است هر کس را از چنبره وجود خود ببند، تابه کبود آفتاب را کبود نماید و سرخ سرخ نماید چون تابه از رنگها بیرون آید سپید شود از همه تابه‌های دیگر او راست گوتر باشد و امام باشد
- 1-124. مراعات کردن زن شوهر را و استغفار کردن از گفته خویش
- 1-125. در بیان این خبر که انهن یغلبن العاقل و یغلبهن الجاهل
- 1-126. تسلیم کردن مرد خود را به امر زن و اعتراض او را اشاره حق دانستن.
- 1-127. در بیان آن که موسی علیه السلام و فرعون هر دو مسخر مشیتاند چنانکه زهر و پادزهر و ظلمات و نور و مناجات کردن فرعون با حق تعالی
- 1-128. سبب حرمان اشقیای از دو جهان که خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ
- 1-129. حقیر دیدن خصمان صالح نایقه صالح را، چون حق تعالی خواهد لشکری را هلاک گرداند در نظر ایشان خصمان را حقیر نماید وَ يَقْلَلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَفْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا
- 1-130. تفسیر آیه کریمه مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ

- 1-131. در بیان آنکه آنچه ولی کامل کند، مرید را نشاید گستاخی کردن و همان فعل کردن، که حلوا طبیب را زیان ندارد و مریض را زیان دارد و سرما و برف انگور رسیده را زیان ندارد اما غوره را زیان دارد، که در راهست و نارسیده، که **لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ**
- 1-132. مخلص ماجرای عرب و جفت او در فقر و شکایت
- 1-133. دل نهادن عرب بر التماس دل بر خویش و سوگند خوردن که در این تسلیم مرا حیلتی و امتحانی نیست
- 1-134. تعیین کردن زن طریق طلب روزی شوی خود را و قبول او
- 1-135. هدیه بردن آن اعرابی سبوی آب باران از میان بادیه سوی بغداد نزد خلیفه و پنداشتن که آن جا هم قحط آب است
- 1-136. در نمود دوختن زن سبوی آب را و مهر بر وی نهادن از اعتقاد
- 1-137. در بیان آنکه چنانکه گدا عاشق کریم است، کریم هم عاشق گداست. اگر گدا را صبر بیش بود کریم بر در او آید و اگر کریم را صبر بیش بود گدا بر در او آید اما صبر گدا کمال گدا و نقص کریم است
- 1-138. فرق میان آن که درویش است به خدا و تشنه خداست و آن که درویش است از خدا و تشنه است به غیر او
- 1-139. پیش آمدن نقیبان و دربانان خلیفه از بهر اکرام اعرابی و پذیرفتن هدیه او را
- 1-140. در بیان آنکه عاشق دنیا بر مثال عاشق دیواری است که بر او آفتاب تافته و جهد نکرد تا فهم کند که آن تاب از دیوار نیست از آفتاب است از آسمان چهارم لاجرم کلی دل بر دیوار نهاد چون پرتو آفتاب به آفتاب پیوست او محروم ماند ابدًا وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
- 1-141. سپردن عرب هدیه را یعنی سبو را به غلامان خلیفه
- 1-142. حکایت ماجرای نحوی در کشتی با کشتیبان
- 1-143. قبول کردن خلیفه هدیه را و عطای بسیار فرمودن با کمال بینیازی از آن هدیه
- 1-144. در صفت پیر و مطاوعت کردن با او
- 1-145. وصیت کردن رسول خدا (ص) مر علی (ع) را که چون هر کسی به نوع طاعتی تقرب بحق جوید، تو تقرب جوی بصحبت عاقل و بنده خاص تا از ایشان همه پیش قدم باشی. قال النبی اذا تقرب الناس الی خالقهم بانواع البرّ، فتقرب الی ربک بالعقل والسر تستبقهم بالدرجات والزلفی عند الناس فی الدنيا و عند الله فی الآخرة
- 1-146. کبودی زدن مرد قزوینی بر شانه گاه و پشیمان شدن او به سبب زخم سوزن
- 1-147. رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار
- 1-148. امتحان کردن شیر گرگ را و گفتن که این صیدها را قسمت کن
- 1-149. قصه آن کس که در یاری بکوفت، از درون گفت کیست؟ گفت منم، گفت چون تو تویی در نمی گشایم که کسی از یاران را شناسم که من باشد

150-1. خواندن آن یار، یار خود را پس از بریت یافتن

151-1. روی در کشیدن سخن از ملالت مستمعان

152-1. ادب کردن شیر گرگ را بجهت بی ادبی او

153-1. تهدید کردن نوح علیه السلام مر قوم را که با من میچید که من رو پوشم در میان پس به حقیقت با خدای می پیچید ای مخذولان

154-1. نشانیدن پادشاهان صوفیان عارف را پیش روی خویش تا چشمشان بدیشان روشن شود

155-1. آمدن مهمان پیش یوسف علیه السلام و تقاضا کردن یوسف از او تحفه و ارمغان

156-1. طلب کردن یوسف علیه السلام ارمغان از میهمان

157-1. گفتن مهمان یوسف علیه السلام را که ارمغان بهر تو آئینه آورده ام تا چون در آن نگری مرا یاد آوری

158-1. مرتد شدن کاتب وحی بسبب آنکه پرتو وحی بر وی زد و آن آیه را پیش از پیغمبر خواند و گفت من هم محل وحیم

159-1. دعا کردن بلعم باعور که موسی و قومش را از این شهر که حصار داده اند بی مراد باز گردان و مستجاب شدن

160-1. اعتماد کردن هاروت و ماروت بر عصمت خویش در هر فتنه ای

161-1. باقی قصه هاروت و ماروت و نکال و عقوبت ایشان

162-1. به عیادت رفتن کر بر همسایهی رنجور خویش

163-1. در بیان آنکه اول کسی که در مقابله نص صریح قیاس آورد ابلیس علیه اللعنه بود

164-1. در بیان آن که حال خود و مستی خود پنهان باید داشت

165-1. قصه مری کردن رومیان و چینیان در صفت نقاشی

166-1. پرسیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله مر زید را که امروز چونی و چگونه از خواب برخاستی و جواب او که "اصبحت مومنا حقا"

167-1. بقیه جواب گفتن زید رسول خدا صلی الله علیه و آله را که احوال خلق بر من پوشیده نیست و همه را میشناسم

168-1. متهم کردن غلامان و خواجهاشان مر لقمان را که آن میوههای ترونده که میآوردیم او خورده است

169-1. بقیه حکایت زید با پیغمبر صلی الله علیه و آله و جواب او به آنحضرت

170-1. حکایت ماهی گیر و مرد جوان و گمان او که ماهی گیر سلیمانست

171-1. گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله مر زید را که این سر را فاش تر از این مکن

172-1. آتش افتادن در شهر به ایام عمر

173-1. خدو انداختن خصم بر روی امیر المؤمنین علی علیه السلام و انداختن آن حضرت شمشیر را از دست

174-1. سؤال کردن آن کافر از آن حضرت که چون بر من ظفر یافتی چرا از قتل من اعراض فرمودی و مرا نکشتی؟

175-1. جواب گفتن امیر المؤمنین که سبب افکندن شمشیر چه بود در آن حالت

176-1. گفتن پیغمبر به گوش رکابدار امیر المؤمنین علی (ع) که هر آینه کشتن علی بدست تو خواهد بود

177-1. تعجب کردن آدم از فعل ابلیس و عذر آوردن و توبه کردن

178-1. بقیه قصه امیر المؤمنین علی علیه السلام و مسامحت و اغماض کردن او با خونی خویش

179-1. افتادن رکابدار در پای امیر المومنین علی علیه السلام که ای امیر مرا بکش و از این بلیه برهان

180-1. بیان آنکه فتح طلبیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه و غیرها جهت دوستی ملک دنیا نبود چونکه فرمود "الدنيا جيفة و طالبها كلاب"

181-1. گفتن امیر المؤمنین علیه السلام با قرین خود که چون خدو انداختی در روی من نفس من جنبید و اخلاص عمل نماند. مانع کشتن تو آن شد.

182-1. خاتمه دفتر اول مثنوی معنوی مولوی

## ----- دفتر دوم -----

2-1. مقدمه دفتر دوم

2-2. هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهد عمر و تنبیه نمودن او را

2-3. دزدیدن شخصی ماری را از مارگیری و گزیدن و کشتن او

2-4. التماس کردن همراه عیسی علیه السلام از او زنده کردن استخوان را

2-5. اندرز کردن صوفی خادم را در تیمار داشت بهیمه و لاحول گفتن خادم

2-6. مشورت کردن خدای تعالی با فرشتگان در ایجاد خلق

2-7. بسته شدن تقریر معنی حکایت به سبب میل مستمعان به استماع ظاهر

2-8. التزام کردن خادم تیمار بهیمه را و تخلف نمودن

2-9. گمان بردن کاروانیان که مگذ بهیمه صوفی رنجور است

2-10. یافتن پادشاه باز خویش را در خانه کمپیر و مبتلا شدن

2-11. حلوا خریدن شیخ احمد خضرویه بجهة غریمان به الهام حقتعالی

2-12. ترسانیدن شخصی زاهدی را، که کم گری تا کور نشوی

2-13. تمامی قصه زنده شدن استخوانها به دعای عیسی علیه السلام

2-14. خاریدن روستایی در تاریکی شیر را به ظن آن که گاو است

2-15. فروختن صوفیان بهیمه صوفی مسافر را بجهت سفره و سماع

2-16. قصه آن مفلس که در زندان بود و زندانیان از او در فغان

2-17. شکایت کردن اهل زندان پیش وکیل قاضی از دست آن مفلس



- 2-18. تتمه قصه مفلس زندانی با قاضی
- 2-19. فی المناجات
- 2-20. تمثیل بر حقیقت سخن و اطلاع بر کشف آن
- 2-21. ملامت کردن مردمان شخصی را که مادر را به تهمت بکشت
- 2-22. امتحان کردن پادشاه آن دو غلام را که نو خریده بود  
است
- 2-24. قسم غلام در صدق و وفای یار خود از طهارت ظن خود
- 2-25. باز پرسیدن شاه حال از غلام دیگر
- 2-26. حسد بردن چشم بر آن بنده خاص
- 2-27. گرفتار شدن باز میان جعدان به ویرانه
- 2-28. کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی آب
- 2-29. فرمودن والی آن مرد را که آن خار بُن را که نشانده ای بر سر راه بر کن
- 2-30. در بیان معنی فی التاخیر آفات
- 2-31. تمثیل در بیان خواندن آب، آلودگان را بپاکی
- 2-32. آمدن دوستان به بیمارستان جهت پرسش ذو النون مصری
- 2-33. فهم کردن مریدان که ذو النون دیوانه نیست و به قصد چنین کرده
- 2-34. رجوع کردن به حکایت ذو النون با مریدان
- 2-35. امتحان کردن خواجه لقمان زیرکی لقمان را
- 2-36. ظاهر شدن فضل و زیرکی لقمان پیش امتحان کنندگان
- 2-37. تتمه قصه حاسدان بر غلام خاص سلطان و حقیقت آن
- 2-38. عکس تعظیم پیغام سلیمان (ع) در دل بلقیس از صورت حقیر هدهد
- 2-39. انکار فلسفی در آیه *إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا*
- 2-40. مناجات کردن شبان با حق تعالی در عهد موسی علیه السلام
- 2-41. عتاب کردن حق تعالی با موسی علیه السلام از بهر آن شبان
- 2-42. وحی آمدن بموسی علیه السلام از بهر عذر آن شبان
- 2-43. سوال موسی از حق تعالی در سرّ غلبه ظالمان
- 2-44. رنجانیدن امیری خفته ای را که مار در دهانش رفته بود
- 2-45. حکایت آن مرد ابله که مغرور بود بر تملق خرس
- 2-46. گفتن نابینای سائل که من، دو کوری دارم، مرا رحم کنید
- 2-47. تتمه حکایت خرس و آن ابله که به وفای او اعتماد کرده بود
- 2-48. گفتن موسی علیه السلام گوساله پرست را، که این خیال اندیشی تو از کجاست
- 2-49. ترك کردن آن مرد ناصح بعد از مبالغه، پند آن مغرور خرس را

- 2-50. تملق کردن دیوانه جالینوس را و ترسیدن جالینوس
- 2-51. سبب پریدن و چریدن مرغی با مرغ دیگر که جنس او نبود
- 2-52. تتمه قصه آنمرد مغرور بر وفای خرس و هلاکت او
- 2-53. رفتن رسول خدا بعیادت صحابی رنجور و بیان فائده عیادت
- 2-54. وحی آمدن از حقتعالی به موسی که چرا به عیادت من نیامدی
- 2-55. جدا کردن باغبان، صوفی و فقیه و علوی را از همدیگر
- 2-56. رجعت به قصه مریض و عیادت پیغامبر صلی الله علیه و آله
- 2-57. رفتن بایزید بسطامی به کعبه و در راه به خدمت بزرگی رسیدن و گفتن آن بزرگ که کعبه منم مرا طواف کن
- 2-58. حکایت پیر و مرید
- 2-59. دانستن پیغمبر که سبب رنجوری آن شخص از گستاخی بوده است در دعا
- 2-60. عذر گفتن دلفک با سید که گفت، چرا فاحشه به نکاح کرد؟
- 2-61. به حیلت در سخن آوردن سائل شیخ بهلول را که خود را دیوانه نمود
- 2-62. حمله بردن سگ بر کور گدا
- 2-63. خواندن محتسب مستی را به زندان و جواب گفتن او
- 2-64. دوم بار به سخن آوردن سائل آن بزرگ را تا حال او معلوم کند
- 2-65. تتمه نصیحت کردن رسول مر آن بیمار را
- 2-66. ذکر دشواری عذاب آخرت و سختی آن
- 2-67. ذکر قوم موسی علیه السلام و پشیمانی ایشان
- 2-68. مثال در بیان معنی یؤمن بالقدر خیره و شره
- 2-69. دعا و توبه آموختن رسول صلی الله علیه و آله بیمار را
- 2-70. بیدار کردن ابلیس معاویه را که وقت نماز بیگانه شد
- 2-71. جواب گفتن ابلیس معاویه را
- 2-72. باز تقریر کردن معاویه با ابلیس مکر او را
- 2-73. باز جواب گفتن ابلیس معاویه را
- 2-74. عنف کردن معاویه با ابلیس
- 2-75. نالیدن معاویه به حق تعالی از مکر ابلیس و نصرت خواستن
- 2-76. باز تقریر کردن ابلیس تلبیس خود را با معاویه
- 2-77. باز الحاح کردن معاویه ابلیس را
- 2-78. شکایت قاضی از آفت قضا و جواب گفتن نایب قاضی مر او را
- 2-79. به اقرار آوردن معاویه ابلیس را
- 2-80. راست گفتن ابلیس مکر خود را با معاویه

- 2-81. فضیلت حسرت خوردن آن شخص بر فوت نماز جماعت
- 2-82. تتمه اقرار ابلیس با معاویه مکر و فریب خود را
- 2-83. تصدیق کردن معاویه ابلیس را در آن قول
- 2-84. گریختن دزد از دست صاحب خانه به آواز شخص دیگر
- 2-85. قصه منافقان و مسجد ضرار ساختن ایشان
- 2-86. اندیشیدن یکی از اصحاب که چرا رسول خدا ستاری نمیکند
- 2-87. قصه آن شخص که اشتر ضاله خود را میجست و میپرسید
- 2-88. متردد شدن در میان مذاهب مختلفه و بیرون شدن و مخلص یافتن
- 2-89. امتحان هر چیزی تا ظاهر شود خیر و شری که در وی است
- 2-90. شرح فایده حکایت آن شخص شتر جوینده
- 2-91. در بیان آن که در هر نفسی فتنه مسجد ضرار هست
- 2-92. حکایت آن چهار هندو که با هم جنگ میکردند و از عیب خود بیخبر بودند
- 2-93. قصد کردن عُزّان به کشتن يك مردی تا آن دیگر بترسد
- 2-94. بیان حال خود پرستان و ناشکران در نعمت وجود انبیا و اولیا
- 2-95. شکایت گفتن پیری به پیش طبیب از رنجوری خود
- 2-96. قصه کودکی که در پیش تابوت پدر خود مینالید و سخن جوحی
- 2-97. ترسیدن کودکی از شخص صاحب جثه و تسکین او آن کودک را
- 2-98. قصه تیر اندازی و ترسیدن او از سواری که در بیشه میرفت
- 2-99. حکایت اعرابی و ریگ در جوال کردن و ملامت دانشمند و تعلیم کردن او را که گندم جوال را دو حصه نما که بار عدل آید
- 2-100. کرامات ابراهیم ادهم بر لب دریا و تعجب امیر مرید
- 2-101. آغاز منور شدن حواس عارف به نور غیب
- 2-102. طعنه زدن بیگانه ای در شان شیخی و جواب گفتن مرید شیخ او را
- 2-103. بقیه قصه ابراهیم ادهم بر لب دریا و آن امیر مرید
- 2-104. دعوی کردن آن شخص که خدای تعالی مرا نمی گیرد به گناه و جواب شعیب او را
- 2-105. بقیه قصه طعنه زدن آن مرد بیگانه در شیخ
- 2-106. گفتن عایشه پیغمبر صلی الله علیه اله و سلم را که تو بی مصلا چون است که همه جا نماز میگذاری
- 2-107. کشیدن موش مهار شتر را و متعجب شدن موش در خود
- 2-108. کرامات آن درویش که در کشتی بدزدی متهمش کردند
- 2-109. تشنیع کردن صوفیان پیش شیخ بر آن صوفی که بسیار میگوید
- 2-110. عذر گفتن فقیر با شیخ خانقاه

2-111. بیان آن دعوی که عین آن دعوی گواه صدق خویش است

2-112. سجده کردن مسیح و یحیی علیهما السلام در شکم مادر یکدیگر را

2-113. اشکال آوردن نادانان بر این قصه و جواب دادن ایشان را

2-114. سخن گفتن به زبان حال و فهم کردن آن

2-115. پذیرا آمدن سخن باطل در دل باطلان

2-116. جستن آن درخت که هر که میوه آن خورد نمیرد

2-117. شرح کردن شیخ سیر آن درخت را با آن طالب مقلد

2-118. بیان منازعت چهار کس جهت انگور با همدگر بعلت آنکه زبان یکدیگر را نمیدانستند

2-119. برخاستن مخالفت و عداوت از میان انصار به برکت وجود مبارک پیغمبر خدا علیه السلام

2-120. قصه بط بچگان که مرغ خانگی میپروردشان

2-121. حیران شدن حاجیان در کرامات آن شیخ زاهد که بر روی ریگ گرم صحرا نشسته بود

### ----- دفتر سوم -----

31- مقدمه دفتر سوم

32- قصه خورندگان پیل بچه از حرص و ترك نصیحت ناصح

33- بقیه قصه متعرضان پیل بچگان

34- بازگشتن بحکایت پیل

35- بیان آن که خطای محبان بهتر از صواب بیگانگان است

3-6. امر حق به موسی علیه السلام که مرا به دهانی خوان که بدان دهان گناه نکرده باشی

3-7. در بیان آنکه، الله گفتن نیازمند، عین لبیک گفتن حق است

3-8. فریفتن روستائی، شهری را و به دعوت خواندن او را به لابه و الحاح بسیار

3-9. قصه اهل سبا و طاغی کردن نعمت، ایشان را

او

3-11. باقی قصه اهل سبا

3-12. باقی داستان رفتن خواجه به دعوت روستائی بسوی ده

3-31. دعوت باز بطان را از آب به صحرا

3-14. رجوع به حکایت خواجه و روستائی

3-15. قصه اهل ضروان و حيله کردن ایشان تا بی زحمت درویشان باغها را قطف کنند

3-16. روان شدن خواجه به سوی ده

3-17. رفتن خواجه و قومش به سوی ده

3-18. نواختن مجنون آن سگی را که مقیم کوی لیلی بود

3-19. رسیدن خواجه و قومش به ده و نادیده و ناشناخت آوردن روستایی ایشان را

3-20. افتادن شغال در خم رنگ و رنگین شدن و دعوی طاوسی کردن میان شغالان

- 3-21. چرب کردن مرد لافی لب و سبالت خود را هر بامداد به پوست دنبه و بیرون آمدن میان حریفان که من چنین خورده ام و چنان
- 3-22. ایمن بودن بلعم باعور که امتحانها کرد حضرت او را و از آنها روی سپید آمد
- 3-23. بردن گربه دنبه را و رسوا شدن پهلوان
- 3-24. دعوی طاوسی کردن آن شغال که در خم صباغ افتاد
- 3-25. تشبیه فرعون و دعوی الوهیت او بدان شغال که دعوی طاوسی می کرد
- 3-26. تفسیر وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ
- 3-27. قصه هاروت و ماروت و دلیری ایشان بر امتحان حقتعالی
- 3-28. \* مستی بز از دیدن مهده و جستن او بکوه مقابل
- 3-29. \* تمنا کردن هاروت و ماروت آمدن بز زمین را
- 3-30. قصه خواب دیدن فرعون، آمدن موسی علیه السلام را و تدارك اندیشیدن
- 3-31. به میدان خواندن بنی اسرائیل را از برای حيلة منع ولادت موسی علیه السلام
- 3-32. حکایت در تمثیل
- 3-33. باز گشتن فرعون از میدان به شهر، شاد به تفریق بنی اسرائیل از زنانشان در شب حمل
- 3-34. جمع آمدن عمران با مادر موسی و حامله شدن او
- 3-35. وصیت کردن عمران جفت خود را بعد از مجامعت که مرا ندیده باشی
- 3-36. ترسیدن فرعون از آن بانگ و غریو و غوغا
- 3-37. پیدا شدن ستاره موسی بر آسمان و غریو منجمان در میدان
- 3-38. خواندن فرعون زنان نوزاده را سوی میدان هم جهت مکر
- 3-39. بوجود آمدن موسی علیه السلام و آمدن عوانان به خانه عمران و وحی آمدن به مادر موسی که وی را در آتش انداز
- 3-40. وحی آمدن به مادر موسی علیه السلام که در آبش افکن
- 3-41. حکایت مارگیر که ازدهای افسرده را مرده پنداشت و در رسنها پیچیده به بغداد آورد
- 3-42. تهدید کردن فرعون، موسی را علیه السلام را
- 3-43. جواب موسی فرعون را در تهدیدی که می کردش
- 3-44. پاسخ فرعون موسی را علیه السلام
- 3-45. جواب موسی فرعون را
- 3-46. مهلت دادن موسی علیه السلام فرعون را تا ساحران را جمع کند از مداین
- 3-47. فرستادن فرعون به مداین در طلب ساحران
- 3-48. خواندن آن دو ساحر پدر را از گور و پرسیدن از روان پدر حقیقت موسی علیه السلام را
- 3-49. جواب گفتن ساحر مرده با فرزندان خود

3-50. تشبیه کردن قرآن مجید را بعصای موسی و وفات مصطفی علیه السلام را تشبیه نمودن به خواب موسی و قاصدان تغییر قرآن را به آن دو ساحر بچه که قصد بردن عصا کردند چون موسی علیه السلام را خفته یافتند

3-51. بقیه حکایت موسی علیه السلام

3-52. جمع آمدن ساحران از مدائن پیش فرعون و تشریفها یافتن و دست بر سینه زدن در قهر خصم او که این بر ما نویس

3-53. اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل

3-54. دعوت کردن نوح علیه السلام پسر را و سرکشیدن او که بر سر کوه روم و چاره کنم و منت تو نکشم

3-55. توفیق میان این دو حدیث که الرضا بالكفر كفر و حدیث دیگر که من لم یرض بقضائی \* و لم یصبر علی بلائی \* فلیطلب رباً سوائی

3-56. مثل در بیان آن که حیرت مانع بحث و فکرتست

3-57. در بیان آنکه در میان صحابه حافظ کسی نبود

3-58. داستان مشغول شدن عاشق به عشق نامه خواندن و مطالعه کردن عشق نامه در حضور معشوق خویش و معشوق آن را ناپسند داشتن که طلب الدلیل عند حضور المدلول قبیح و الاشتغال بالعلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم

3-59. حکایت آن مرد که در عهد داود علیه السلام شب و روز دعا می کرد که مرا روزی حلال ده بی رنج

3-60. دویدن گاو در خانه آن دعا کننده به الحاح، قال النبی صلی الله علیه و سلم إن الله یحب الملحین فی الدعاء زیرا همین خواست از حقتعالی و الحاح خواهنده را بهست از آنچه میخواهد آنرا از وی و عذر گفتن ناظم یعنی مولوی و مدد خواستن او

3-61. بیان آنکه علم را دو پر و گمان را یک پر است و مثال ظنّ و یقین در علم

3-62. مثال رنجور شدن آدم به وهم تعظیم خلق و رغبت مشتریان به وی و حکایت معلم و کودکان

3-63. در بیان آنکه عقول خلق متفاوت است در اصل فطرت و نزد معتزله متساوی است و تفاوت عقول از تحصیل علم است

3-64. در وهم افکندن کودکان، استاد را

3-65. بیمار شدن فرعون هم به وهم از تعظیم خالقان

3-66. رنجور شدن استاد به وهم

3-67. در جامه خواب افتادن استاد و نالیدن او از وهم رنجوری

3-68. دوم بار در وهم افکندن کودکان استاد را که او را از قرآن خواندن ما درد سر افزاید

3-69. خلاص یافتن کودکان از مکتب بدین مکر

3-70. رفتن مادران کودکان به عیادت اوستاد

3-71. در بیان آنکه تن روح را چون لباسی است و این دست آستین دست روح است و این پای موزه پای روح است

3-72. حکایت آن درویش که در کوه خلوت کرده بود و بیان حلاوت انقطاع و خلوت و داخل شدن در این منقبت که انا جلیس من ذکرنی و انیس من استانس بی  
گر با همه ای چو بی منی بی همه ای

3-73. دیدن زرگر عاقبت کار را و سخن بر وفق عاقبت گفتن با مستعیر ترازو

3-74. بقیه قصه آن زاهد کوهی که نذر کرده بود که میوه کوهی از درخت باز نگیرم و درخت نیفشانم و کسی را نگویم به صریح و کنایت که بیفشان مگر آن خورم که باد افکنده باشد از درخت

3-75. تشبیه بند دام قضا به صورت پنهان، به اثر پیدا

3-76. مضطر شدن فقیر نذر کرده به کندن امرود از درخت و گوشمال حق رسیدن بی مهلت

3-77. متهم کردن آن شیخ با دزدان و بریدن دستش را

3-78. کرامات شیخ اقطع و زنبیل بافتن او به دو دست

3-79. سبب جرأت ساحران فرعون بر قطع دست و پا

3-80. شکایت استر پیش شتر که من بسیار در رو می افتم و تو نمی افتی الا به نادر و جواب گفتن آن

3-81. اجتماع اجزای خر عزیز بعد از پوسیدن باذن الله و در هم مُرکب شدن پیش چشم عزیز علیه السلام

3-82. جزع ناکردن شیخی بر مرگ فرزندان خویش

3-83. عذر گفتن شیخ بهر ناگریستن بر مرگ فرزندان خود

3-84. قصه خواندن شیخ ضریر مصحف را در رو و بینا شدن وقت قرائت

3-85. صبر کردن لقمان چون دید که داود علیه السلام حلقه ها می ساخت از سؤال کردن با این نیت که صبر از سؤال موجب فرج باشد

3-86. بقیه حکایت نابینا و مصحف خواندن او

3-87. صفت بعضی از اولیا که راضیند به احکام قضای الهی و لابه نکنند که این حکم را بگردان

3-88. سؤال کردن بهلول آن درویش را

3-89. قصه دقوقی و کراماتش

3-90. باز گشتن به قصه دقوقی

3-91. سر طلب کردن موسی خضر را با کمال نبوت و قربت

3-92. باز گشتن به قصه دقوقی

3-93. نمودن مثال هفت شمع سوی ساحل

3-94. شدن آن هفت شمع بر مثال يك شمع

3-95. نمودن آن شمعها در نظر آن شیخ هفت مرد

- 96-3. باز نمودن آن هفت مرد، هفت درخت
- 97-3. مخفی بودن آن درختان از چشم خلق
- 98-3. يك درخت شدن آن هفت درخت
- 99-3. هفت مرد شدن آن هفت درخت
- 100-3. پیش رفتن دقوقی به امامت
- 101-3. پیش رفتن دقوقی به امامت آن قوم
- 102-3. اقتدا کردن قوم از پس دقوقی
- 103-3. بیان اشارت سلام سوی دست راست در قیامت از هیبت محاسبه حق و از انبیا استعانت و شفاعت خواستن
- 104-3. شنیدن دقوقی در میان نماز افغان اهل کشتی را در غرق شدن
- 105-3. تصوّرات مرد حازم
- 106-3. دعا و شفاعت دقوقی در خلاص کشتی
- 107-3. انکار کردن آن جماعت بر دعا و شفاعت دقوقی و پریدن ایشان و ناپیدا شدن در پرده غیب و حیران شدن دقوقی که بر هوا رفتند یا بر زمین
- 108-3. باز شرح کردن حکایت آن طالب روزی حلال بی کسب و رنج در عهد داود علیه السلام و مستجاب شدن دعای او
- 109-3. رفتن هر دو خصم نزد داود پیغامبر علیه السلام
- 110-3. شنیدن حضرت داود سخن هر دو خصم را و سؤال کردن از مدعی علیه
- 111-3. حکم کردن داود علیه السلام بر کشنده گاو
- 112-3. تضرع آن شخص از داوری داود علیه السلام
- 113-3. رفتن داود علیه السلام در خلوت تا آنچه حق است پیدا شود
- 114-3. حکم کردن داود علیه السلام بر صاحب گاو که از سر گاو برخیزد و تشنّیع صاحب گاو بر داود علیه السلام
- 115-3. حکم کردن داود بر صاحب گاو که جمله مال خود را به وی ده
- 116-3. عزم کردن داود علیه السلام به خواندن خلق بدان صحرا که راز آشکارا کند و حجتها همه قطع کند
- 117-3. گواهی دادن دست و پا و زبان بر سر ظالم هم در دنیا
- 118-3. بیرون رفتن خلائق به سوی آن درخت
- 119-3. قصاص فرمودن داود علیه السلام خونی را بعد از الزام حجت بر او
- 120-3. بیان آن که نفس آدمی به جای آن خونی است که مدعی گاو گشته بود و آن گاو کشنده عقل است و داود حق است یا شیخ که نایب حق است که به قوت و یاری او تواند ظالم را کشتن و توانگر شدن به روزی بی کسب و بی حساب



- 3-121. مثال
- 3-122. گریختن عیسی علیه السلام بر فراز کوه از احمقان
- 3-123. قصه اهل سبا و حماقت ایشان و اثر ناکردن نصیحت انبیا در احمقان
- 3-124. شرح آن کور دور بین و آن کر تیز شنو و آن برهنه دراز دامن
- 3-125. صفت خرّمی شهر سبا و ناشکری اهل آن
- 3-126. آمدن سیزده پیغمبر به نصیحت اهل شهر سبا
- 3-127. معجزه خواستن قوم از پیغمبران
- 3-128. متهم داشتن قوم انبیا را علیهم السلام
- 3-129. حکایت خرگوشان که خرگوشی را به رسالت پیش فیل فرستادند که بگو: من رسول ماه آسمانم پیش تو، که از این چشمه آب حذر کن. چنانکه در کتاب کلیله و دمنه آمده
- 3-130. جواب گفتن انبیا طعن ایشان را و مثل زدن ایشان را
- 3-131. بیان آنکه هر کس را نرسد مثل آوردن خاصه در کار الهی
- 3-132. مثلها زدن قوم نوح علیه السلام به استهزا در زمان کشتی ساختن
- 3-133. حکایت آن دزد که پرسیدندش: چه می کنی نیم شب در بُن این دیوار؟ گفت: دُهل می زنم
- 3-134. جواب آن مثل که منکران گفتند از رسالت خرگوش پیغام پیل را از ماه آسمان
- 3-135. معنی حزم و مثال مرد حازم
- 3-136. وخامت حال آن مرغ که ترك حزم کرد از حرص و هوا
- 3-137. حکایت نذر کردن سگان هر زمستان که چون تابستان آید خانه سازیم از بهر زمستان
- 3-138. منع کردن منکران، انبیا علیهم السلام را از نصیحت کردن و حجت آوردن جبریان
- 3-139. جواب انبیا علیهم السلام جبریان را
- 3-140. مکرر کردن کافران حجتهای جبریان خود را
- 3-141. باز جواب انبیا علیهم السلام ایشان را
- 3-142. مکرر کردن قوم اعتراض ترجیه بر انبیا علیهم السلام
- 3-143. باز جواب انبیا علیهم السلام
- 3-144. حکمت در آفریدن دوزخ آن جهان و زندان این جهان تا معبد منکران گردد که انْتِیَا طَوْعاً  
أَوْ كَرْهاً
- 3-145. بیان آن که حق تعالی صورت ملوک را سبب مسخر کردن جباران که مسخر حق نباشند ساخته است چنان که موسی علیه السلام باب صغیر ساخت بر ربض قدس جهت رکوع جباران بنی اسرائیل وقت در آمدن که ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ
- 3-146. قصه عشق صوفی بر سفره تهی از خورش
- 3-147. مخصوص بودن یعقوب علیه السلام به چشیدن جام حق از روی یوسف و کشیدن بوی حق از بوی یوسف و حرمان برادران و غیرهم از این هر دو

- 3-148. حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود و انس عظیم داشت در نماز و مناجات با حق
- 3-149. نومید شدن انبیا علیهم السلام از قبول و پذیرایی منکران قوله حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ الْخ
- 3-150. بیان آن که ایمان مقلد خوف است و رجا
- 3-151. بیان آنکه رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: ان الله تعالى أولياء أخفياء
- 3-152. حکایت منديل در تنور انداختن انس بن مالک و ناسوختن
- 3-153. قصه فریاد رسیدن رسول صلی الله علیه و اله کاروان عرب را که از تشنگی و بی آبی درمانده بودند و دل بر مرگ نهاده و شتران و خلق زبان بیرون انداخته
- 3-154. مشک آن غلام از غیب پُر آب کردن به معجزه و آن غلام سیاه را سپید رو کردن باذن الله تعالی
- 3-155. دیدن خواجه غلام خود را سپید و ناشناختن که اوست و گفتن که غلام مرا تو کشته ای خون او تو را گرفته و خدا تو را به دست من انداخت
- 3-156. بیان آن که حق تعالی هر چه داد و آفرید از سماوات و ارض و اعیان و اعراض، همه به استدعای حاجت آفرید، خود را محتاج چیزی باید کردن تا بدهد که أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ، اضطرار گواه استحقاق است
- 3-157. آمدن آن زن کافره با طفل شیر خواره به نزدیک مصطفی علیه السلام و ناطق شدن طفل عیسی وار به معجزات رسول خدا
- 3-158. ربودن عقاب موزه مصطفی علیه السلام را و بردن بر هوا و نگون کردن و از موزه ماری سیاه فرو افتادن
- 3-159. وجه عبرت گرفتن از این حکایت و یقین دانستن اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
- 3-160. استدعا نمودن آن مرد از موسی زبان بهایم با طیور
- 3-161. وحی آمدن از حق تعالی به موسی که بیاموزش چیزی که استدعا می کند یا بعضی از آن
- 3-162. قانع شدن آن مرد طالب بتعلیم زبان مرغ خانگی و سگ و اجابت موسی علیه السلام
- 3-163. جواب خروس سگ را
- 3-164. خجل گشتن خروس پیش سگ به سبب دروغ شدن در آن سه وعده
- 3-165. خبر کردن خروس از مرگ خواجه
- 3-166. دویدن آن شخص به سوی موسی به زنهار چون از خروس خبر مرگ خود شنید
- 3-167. دعاکردن موسی آن شخص را تا به ایمان رود از دنیا
- 3-168. اجابت کردن حق تعالی دعای موسی را علیه السلام
- 3-169. حکایت آن زن که فرزندش نمی زیست بنالید جواب آمد که این عوض ریاضت توست و به جای جهاد مجاهدان است تو را
- 3-170. در آمدن حمزه رضی الله عنه در حرب بی زره
- 3-171. جواب حمزه مر خلق را

3-172. حيلة دفع مغبون شدن در بيع و شری

3-173. وفات یافتن بلال با شادی

3-174. حکمت ویران شدن تن به مرگ

3-175. تشبیه دنیا که به ظاهر فراخ است و به معنی تنگ و تشبیه خواب رابموت که خلاص از تنگی است

سفلی

3-177. تشبیه نص با قیاس

3-178. آداب المستمعین و المریدین عند فیض الحکمة من لسان الشیخ

3-179. شناختن هر حیوانی بوی عدوی خود را و حذر کردن و بطالت و خسارت آنکس که عدوی کسی بود که از او حذر ممکن نیست و فرار ممکن نه و مقابله ممکن نه

3-180. فرق میان دانستن چیزی به مثال و تقلید و میان دانستن ماهیت آن چیز به تحقیق

3-181. جمع و تفریق میان نفی و اثبات يك چیز از روی نسبت و اختلاف جهت

3-182. مسئله فنا و بقای درویش کامل

3-183. قصه وکیل صدر جهان که متهم شد و از بخارا گریخت از بیم جان، باز عشقش کشید روکشان، که کار جان سهل باشد عاشقان را

3-184. پیدا شدن روح القدس به صورت آدمی بر مریم بوقت غسل و برهنگی و پناه گرفتن به حق تعالی

3-185. گفتن روح القدس مریم را که من رسول حقم به تو، آشفته و پنهان از من مشو که فرمان این است

3-186. عزم کردن آن وکیل از عشق که رجوع کند به بخارا، لایابالی وار

3-187. پرسیدن معشوقی از عاشق غریب خود که از شهرها کدام شهر را خوشتر یافتی و انبوه تر و محتشم تر و پر نعمت تر و دل گشا تر

3-188. منع کردن دوستان او را از رجوع کردن به بخارا و تهدید کردن و لایابالی گفتن او

3-189. لایابالی گفتن عاشق، ناصح و عادل را از سر عشق

3-190. رو نهادن آن بنده عاشق سوی بخارا

3-191. در آمدن آن عاشق لایابالی در بخارا و تحذیر کردن دوستان او را از پیدا شدن

3-192. جواب گفتن عاشق عادلان و تهدید کنندگان را

3-193. رسیدن آن عاشق به معشوق خویش چون دست از جان بشست

3-194. صفت آن مسجد که مهمان کش بود و آن عاشق مرگ جوی لایابالی که در آن مسجد مهمان شد

3-195. مهمان آمدن در آن مسجد

3-196. ملامت کردن اهل مسجد مهمان عاشق را از شب خفتن در آنجا و تهدید کردن مر او را

197-3. جواب گفتن عاشق عاذلان را

198-3. بیان آنکه عشق جالینوس بر این حیات دنیا بود که هنر او همین جا به کار می آید هنری نوزیده است که در آن بازار به کار آید آن جا خود را به عوام یکسان می بیند

199-3. ملامت کردن اهل مسجد مهمان را از شب خفتن در آن مسجد

200-3. گفتن شیطان قریش را که به جنگ احمد آئید که من یاریها کنم و قبیلۀ خود را به یاری خوانم و وقت ملاقات صفین گریختن او

201-3. مکرر کردن عاذلان پند را بر آن مهمان آن مسجد مهمان کش

202-3. جواب گفتن مهمان ایشان را و مثل آوردن به دفع کردن حارس کشت به بانگ دف از کشت شتری را که کوس محمودی بر پشت او زدندی

203-3. تمثیل گریختن مومن و بی صبری او در بلا به اضطراب و بی قراری نخود بجوش در دیگ تا بیرون جهد و منع کدبانو

204-3. تمثیل صابر شدن مومن چون بر سرّ و منفعت بلا واقف شود

205-3. عذر گفتن کدبانو با نخود و حکمت در جوش داشتن کدبانو نخود را

206-3. باقی قصه مهمان آن مسجد مهمان کش و ثبات و صدق او

207-3. ذکر خیال بد اندیشیدن قاصر فهمان

208-3. تفسیر این خبر مصطفی علیه السلام که "إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَ وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ"

209-3. بیان آنکه رفتن انبیا و اولیا علیهم السلام به کوهها و غارها جهت پنهان کردن خویش نیست و جهت خوف و تشویش خلق نیست بلکه جهت ارشاد خلق است و تحریض بر انقطاع از دنیا به قدر ممکن

210-3. تشبیه صورت اولیا و صورت کلام اولیا به صورت عصای موسی و صورت افسون عیسی علیهم السلام

211-3. تفسیر یا جِبَالُ أَوْبَى مَعَهُ وَ الطَّيْرَ

212-3. جواب طعنه زننده مثنوی از قصور فهم خود

213-3. مثل زدن در رمیدن کره اسب از خوردن آب و سبب شخولیدن سایسان

214-3. بقیه ذکر آن مهمان مسجد مهمان کش

215-3. تفسیر آیه وَ أَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلَكَ

216-3. رسیدن بانگ طلسم نیم شب مهمان مسجد را

217-3. ملاقات آن عاشق با صدر جهان

218-3. جذب هر عنصری جنس خود را که در ترکیب آدمی محتبس شده است به غیر جنس

219-3. منجذب شدن جان نیز به عالم ارواح و تقاضا و میل او به مقر خود و منقطع شدن از اجزای اجسام که کُنده پای باز روح اند

3-220. فسخ عزایم و نقضها جهت با خبر کردن آدمی را از آن که مالک و قاهر اوست و گاه گاه عزم او را فسخ ناکردن و نافذ داشتن تا طمع، او را بر عزم کردن دارد، تا باز عزمش را بشکند، تا تنبیه بر تنبیه بود

3-221. نظر کردن پیغامبر علیه الصلاة و السلام به اسیران و تبسم کردن و گفتن که: عجب من قوم یجرون إلى الجنة بالسلاسل و الأغلال

3-222. تفسیر این آیه که إِنَّ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ الْآیة، طاعنان می گفتید که از ما و محمد (ص) آن که حق است فتح و نصرتش بده و این بدان می گفتید که گمان داشتند که خود بر حقیق و طالب حق بیغرض اکنون محمد (ص) منصور شد

3-223. سر آنکه بیمراد باز گشتن رسول علیه السلام از حدیبیه حق تعالی لقب آن فتح کرد که إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا به صورت غلق بود و به معنی فتح چنانکه شکستن مشک بظاهر شکستن است و بمعنی درست کردن است مشکى او را و تکمیل فواید اوست

3-224. تفسیر این خبر که مصطفی علیه السلام فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متی

3-225. آگاه شدن پیغامبر (ص) از طعن ایشان بر شماتت او

3-226. فهم کردن رسول علیه السلام ضمیر اسیران را

3-227. بیان آن که طاغی در عین قاهری مقهور است و در عین منصورى مأسور

3-228. جذب معشوق عاشق را من حیث لا یعلمه العاشق و لا یرجوه و لا یخطر بباله و لا یظهر من ذلك الجذب أثر فی العاشق إلا الخوف الممزوج بالیأس مع دوام الطلب

3-229. رسیدن بخاری عاشق در بندگی صدر جهان

3-230. داد خواستن پشه از باد به حضرت سلیمان علیه السلام

3-231. امر کردن سلیمان علیه السلام پشه متظلم را به احضار خصم به دیوان حکم

3-232. نواختن معشوق عاشق بیهوش را تا بهوش باز آید

3-233. با خویش آمدن عاشق بی هوش و روی آوردن به ثنا و شکر معشوق

3-234. حکایت آن عاشق دراز هجران بسیار امتحانی

(یره)

#### ----- دفتر چهارم -----

4-1. مقدمه دفتر چهارم

4-2. تمامی حکایت آن عاشق که از عسس گریخت در باغی مجهول خود معشوق را در باغ یافت و عسس را از شادی دعای خیر می کرد و می گفت که: عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ

4-3. حکایت آن واعظ که هر آغاز تذکیر دعای ظالمان و سخت دلان و بی اعتقادان کردی

4-4. سؤال کردن از عیسی علیه السلام که در وجود از همه صعبها صعب تر چیست؟

4-5. قصد خیانت کردن عاشق و بانگ بر زدن معشوق بر وی

4-6. قصه آن صوفی که زن را با بیگانه بگرفت

4-7. \* در بیان آنکه حق تعالی بنده را به گناه اول رسوا نکند

4-8. معشوق را زیر چادر پنهان کردن جهت تلبیس و بهانه گفتن زن که إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ

4-9. گفتن زن که او در بند جهاز نیست مراد او ستر و صلاح است و جواب گفتن صوفی این را سر پوشیده

4-10. غرض از سمیع و بصیر گفتن خدا را

4-11. مثال دنیا چون گلخن و تقوی چون حمام

4-12. قصه آن دباغ که در بازار عطاران از بوی عطر و مشک بی هوش و رنجور شد

4-13. معالجه کردن برادر دباغ، دباغ را به خفیه، به بوی سرگین

نیز

4-15. رد کردن معشوق عذر عاشق را و تلبیس او را در روی او مالیدن

4-16. گفتن جهودی علی علیه السلام را که اگر اعتماد داری بر حافظی خدا، از سر این کوشک

خود را در انداز، و جواب آن حضرت او را

4-17. قصه مسجد اقصی و خروب و عزم کردن داود علیه السلام پیش از سلیمان علیه السلام بر بنای آن مسجد

4-18. شرح إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ و العلماء کنفس واحده، خاصه اتحاد داود و سلیمان و سایر انبیاء

علیهم السلام که اگر یکی از ایشان را منکر شوی ایمان به هیچ نبی درست نباشد و این علامت اتحاد است که يك خانه از آن هزار خانه ویران کنی، آن همه ویران شود و يك دیوار قائم نماند که لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ و العاقل یکفیه الاشاره، این خود از اشارت گذشت

4-19. \* مثل آوردن در بیان اتحاد جانهای انبیا و اولیاء و دوستان خدایتعالی بنور آفتات که تمامت

خانها و سرایها و بیابانها و کوهها و دریاها را بتابش خود روشن کند و در هر خانه و سرای و هر

دشت و صحرا روشنائی دیگر دهد و همه یکنور و روشنی باشد و اختلاف جانهای مردم دیگر

بنور ماه و ستارگان و نور چراغ که هر کدام نور دیگر است و چون آفتاب طلوع کند این انوار

نمانند چنانکه روز حشر چون خورشید جمال و جلال حق از مشرق ازل طالع شود انوار عاریتی

محو گردد

4-20. بقیه قصه بنای مسجد اقصی در دست سلیمان علیه السلام

4-21. قصه آغاز خلافت عثمان و خطبه وی در بیان آنکه ناصح فعال به فعل به از ناصح قوال به

قول

4-22. در بیان آن که حکما گویند: آدمی عالم صغری است و حکمای الهی گویند: آدمی عالم کبری

است زیرا که آن علم حکما بر صورت آدمی مقصور بود و علم این حکما در حقیقت حقیقت آدمی

موصول بود

4-23. تفسیر این حدیث که مثل امتی کمثل سفینه نوح من تمسک بها نجا و من تخلف عنها غرق

4-24. قصه هدیه فرستادن بلقیس از شهر سبا سوی سلیمان علیه السلام

4-25. کرامات و نور شیخ عبد الله مغربی قدس سره

4-26. باز گردانیدن سلیمان علیه السلام رسولان بلقیس را با آن هدیه ها که آورده بودند سوی بلقیس و دعوت کردن سلیمان بلقیس را به ایمان و ترك آفتاب پرستی

4-27. قصه عطاری که سنگ ترازوی او گل سر شوی بود و دزدیدن مشتری گلخوار، از آن گل هنگام سنجیدن شکر و دیدن عطار و نادیده کردن مر ورا

4-28. دل داری کردن و نواختن سلیمان علیه السلام مر آن رسولان را و دفع وحشت و آزار از دل ایشان و عذر قبول ناکردن هدیه شرح کردن با ایشان

4-29. دیدن درویشی جماعت مشایخ را در خواب و در خواست کردن روزی حلال، بی مشغول شدن به کسب و از عبادت ماندن، و ارشاد ایشان او را به میوه های تلخ و ترش کوهی بر وی شیرین شدن به داد آن مشایخ

4-30. نیت کردن او، که این زر بدهم بدان هیزم کش چون من روزی یافتم به کرامات مشایخ و رنجیدن آن هیزم کش از ضمیر و نیت او

4-31. تحریض سلیمان مر رسولان را بتعجیل بهجرت بلقیس بهر ایمان

4-32. سبب هجرت ابراهیم ادهم و ترك ملك خراسان

نمی رسید تا به افتادن جوز بانگ آب بشنود و او را چون سماع خوش بانگ آب اندر طرب می آورد

4-34. تهدید فرستادن سلیمان علیه السلام پیش بلقیس که اصرار میندیش بر شرك و تاخیر مکن

4-35. ظاهر گردانیدن سلیمان که مرا خالصا لامر الله جهد است در ایمان تو، يك ذره غرضی نیست مرا نه در نفس تو و نه در حُسن تو و نه در ملك تو، خود بینی چون چشم جان باز شود بنور الله

4-36. باقی قصه ابراهیم ادهم قدس الله سره

خود و مشکلات دین و دل او و صید کردن هر جنس مرغ ضمیری را به صغیر آن جنس مرغ و طعمه او

4-38. آزاد شدن بلقیس از ملك، و مست شدن او از شوق ایمان و التفات همت او از همه ملك منقطع شدن وقت هجرت، الا از تخت

4-39. چاره کردن سلیمان علیه السلام در احضار تخت بلقیس از سبا

4-40. قصه یاری خواستن حلیمه از بتان چون عقیب فطام مصطفی علیه السلام گم کرد و لرزیدن و سجده بتان و گواهی دادن ایشان بر عظمت کار مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

4-41. حکایت آن پیر عرب که دلالت کرد حلیمه را به استعانت بتان

4-42. خبر یافتن جد مصطفی عبد المطلب از گم کردن حلیمه مصطفی علیه السلام را و طالب شدن او گرد شهر و نالیدن بر در کعبه و از حق درخواستن و یافتن او محمد علیه السلام را

- 4-43. نشان خواستن عبد المطلب از موضع محمد علیه السلام که کجاش یابم، و جواب از اندرون کعبه آمدن و نشان یافتن
- 4-44. بقیه قصه دعوت سلیمان بلقیس را
- 4-45. مثل قانع شدن آدمی به دنیا و حرص او در طلب و غفلت او از دولت روحانیان که ابنای جنس وی اند و نعره زنان که یا لیت قومی یعلمون
- 4-46. \* بقیه دعوت سلیمان بلقیس را که فرصت غنیمت است
- 4-47. بقیه قصه عمارت کردن سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را، به تعلیم و وحی خدا جهت حکمتها که او داند و معاونت ملائکه و دیو و پری و آدمی آشکارا
- 4-48. قصه شاعر و صله دادن شاه و مضاعف کردن آن وزیر بو الحسن نام
- 4-49. باز آمدن آن شاعر بعد چند سال به امید همان صله و هزار دینار فرمودن شاه بر قاعده خویش و گفتن وزیر نو، هم حسن نام، شاه را که: این سخت بسیار است و ما را خرجاست و خزینه خالی است و من او را به ده یک این زر خشنود کنم
- 4-50. \* بردن شاعر شعر را سوی شاه و خسارت وزیر
- 4-51. مانستن بد رایی این وزیر دون در افساد مروّت شاه به وزیر فرعون یعنی هامان در افساد قابلیت فرعون
- 4-52. نشستن دیو بر مقام سلیمان علیه السلام و تشبه کردن او به کارهای سلیمان علیه السلام و فرق ظاهر میان هر دو سلیمان و دیو خویشتن را سلیمان بن داود نام کردن
- 4-53. در آمدن سلیمان علیه السلام هر روز در مسجد اقصی بعد از تمام شدن جهت عبادت و ارشاد عابدان و معتکفان و رستن عقاقیر در مسجد
- 4-54. آموختن پیشه گورکنی قابیل از زاغ پیش از آنکه در عالم حرفه گورکنی و گور بود
- 4-55. قصه صوفی که در میان گلستان سر بر زانو مراقب بود. یارانش گفتند: سر بر آور تفرج کن بر گلستان و ریاحین و مرغان و آثار رحمة الله تعالی که فانظروا الی آثار رحمة الله
- 4-56. قصه رُستن خروب در گوشه مسجد اقصی و غمگین شدن سلیمان علیه السلام از آن چون به سخن آمد با او، و خاصیت و نام خود بگفت
- 4-57. بیان آنکه حصول علم و مال و جاه مر بد گوهر را فضیحت اوست و چون شمشیر است افتاده به دست راه زن
- 4-58. بیان تفسیر آیه شریفه یا ایها المزمّل
- 4-59. در بیان آنکه ترك الجواب جواب مقرر این سخن که "جواب الاحمق سکوت"، شرح این هر دو در این قصه است که گفته می آید
- 4-60. در تفسیر این حدیث نبوی (ص) که "ان الله تعالی خلق الملائكة و ركب فيهم العقل و خلق البهائم و ركب فيها الشهوة و خلق بنی آدم و ركب فيهم العقل و الشهوة فمن غلب عقله شهوته فهو اعلى من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو ادنى من البهائم"



4-61. در تفسیر این آیه که "وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا وَقَوْلُهُ يَضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا"

4-62. چالیش عقل با نفس، همچون تنازع مجنون با ناقه، میل مجنون سوی حرّه میل ناقه سوی کرّه، چنان که مجنون گفته: هوی ناقتی خلفی و قدّامی الهوی \* و انی و ایاها لمختلفان

4-63. نبشتن آن غلام قصه شکایت نقصان اجری سوی پادشاه (جذبة من جذبات الحق خیر من عبادة الثقلین)

4-64. حکایت آن فقیه با دستار بزرگ و آنکه دستارش بر بود. بانگ می زد که: باز کن و ببین که چه میبری آنگاه ببر  
او

4-66. بیان آنکه عارف را غذائی است از نور حق که "ابیت عند ربی يطعمنی و یسقینی و قوله صلی الله علیه و آله الجوع طعام الله یحیی به ابدان الصدیقین ای یصل طعام الله فی الجوع"

4-67. خطاب با مغروران دنیا و گرفتاران نفس اماره

4-68. تفسیر آیه فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى

4-69. زجر مدعی از دعوی و امر کردن او را به متابعت انبیا و اولیا

4-70. بقیه قصه نوشتن آن غلام رقعہ به طلب اجری خود

4-71. حکایت آن مداح که از جهت ناموس شکر ممدوح میکرد و بوی اندوه و غم اندرون او و خلاقت دلق ظاهر او مینمود که آن شکرها لاف است و دروغ

4-72. دریافتن طبیبان الهی امراض دین و دل را در سیمای مرید و بیگانه و لحن گفتار او و

رنگ و چشم او و بی این همه نیز از راه دل، که انهم جواسیس القلوب فجالسوهم بالصدق

4-73. مژده دادن بایزید از زادن ابو الحسن خرقانی قدس الله روحها پیش از سالها و نشان

صورت و سیرت او يك به يك و نوشتن تاریخ نویسان آن را جهت رصد

4-74. قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم که انی لاجدُ نفس الرحمن من قبل الیمن

4-75. زادن ابوالحسن خرقانی بعد از وفات بایزید قدس الله سره

4-76. نقصان اجرای دل و جان صوفی از طعام الله تعالی

4-77. بازگشتن به حکایت غلام که رقعہ نوشت سوی شاه جهت کمی اجری او و بی التفاتی شاه

4-78. آشفتن آن غلام از نارسیدن جواب رقعہ از قبل پادشاه

4-79. کژ وزیدن باد بر سلیمان علیه السلام به سبب زلت او

4-80. شنیدن شیخ ابو الحسن خرقانی خبر دادن بایزید را از بود او و احوال او

4-81. رقعہ دیگر نوشتن آن غلام پیش شاه چون جواب آن رقعہ اول نیافت

4-82. ستودن پیغمبر علیه السلام عاقل را و نکوهیدن احمق را

توام

- 4-84. امیر گردانیدن رسول علیه و آله جوان هذیلی را بر سریه ای که در آن پیران و جنگ آزمودگان بودند
- 4-85. اعتراض کردن معترضی بر رسول علیه الصلاة و السلام بر امیر کردن آن هذیلی
- 4-86. جواب گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله اعتراض کننده را
- 4-87. قصه سبحانی ما اعظم شانی گفتن ابا یزید و اعتراض مریدان و جواب او مر ایشان را نه بطریق گفت زبان بلکه از راه عیان
- 4-88. بیان سبب فصاحت و بسیار گوئی آن فضول به خدمت رسول الله
- 4-89. بیان کردن رسول صلی الله علیه و آله سبب تفضیل و اختیار کردن او آن هذیلی را به امیری و سر لشکری بر پیران و کار دیده گان
- 4-90. علامت عاقل تمام، و نیم عاقل، و مرد تمام، و نیم مرد، و علامت شقی مغرور لاشی
- 4-91. قصه آبگیر و صیادان و آن سه ماهی یکی عاقل و یکی نیم عاقل و آن دیگر مغرور و ابله مغفل لاشی و عاقبت آن هر سه ماهی
- 4-92. سر خواندن وضو کننده اوراد وضو را
- 4-93. شخصی به وقت استنجا می گفت: اللهم ارحنی رایحه الجنة، بجای اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین که ورد استنجاست، و ورد استنجا را به وقت استنشاق می گفت. عزیزی بشنید و این را طاقت نداشت
- 4-94. قصه آن مرغ گرفته که وصیت کرد که بر گذشته پشیمانی مخور تدارك وقت اندیش، و روزگار مبر در پشیمانی
- 4-95. چاره اندیشیدن آن ماهی نیم عاقل، و خود را مرده کردن
- 4-96. بیان آنکه عهد کردن احمق وقت گرفتاری و ندم هیچ وفایی ندارد که وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، چون صبح کاذب وفا ندارد
- 4-97. در بیان آنکه وهم قلب عقل است، و ستیزه اوست، بدو ماند و او نیست
- 4-98. مجاوبات موسی علیه السلام که صاحب عقل بود با فرعون که صاحب وهم بود
- 4-99. بیان آنکه عمارت در ویرانیست و جمعیت در پراکندگی و درستی در شکستگیست و مراد در بيمرادی و وجود در عدم و علی هذا بقیه الاضداد و الازواج
- 4-100. جواب دادن موسی علیه السلام فرعون را
- 4-101. نفی کردن موسی علیه السلام جادوئی را از خود
- 4-102. بیان آنکه هر حس مُدرک را از آدمی نیز مُدرکاتی دیگر است که از مُدرکات آن حس دیگر بی خبر است. چنانکه هر پیشه ور استاد اعجمی کار آن استاد دیگر پیشه ور است و بی خبری او از آنکه وظیفه او نیست دلیل نکند که آن مدرکات نیست، اگر چه به حکم حال منکر بود آنرا اما از منکری او اینجا جز بیخبری نمیخواهیم در این مقام

- 103-4. حمله بردن این جهانیان بر آن جهانیان و تاخت بردن تا سینور ذر و نسل که سر حد غیب است و غفلت ایشان از کمین که چون غازی به غزا نرود کافر تاختن آورد
- 104-4. بیان آنکه تن خاکی آدمی، همچون آهن نیکو جوهر، قابل آیینه شدن است، تا در او، هم در دنیا، بهشت و دوزخ و قیامت و غیر آن معاینه بنماید نه بر طریق خیال
- 105-4. باز گفتن موسی علیه السلام، اسرار فرعون را، و واقعات او را ظهر الغیب، تا به خبیری حق ایمان آورد یا گمان برد
- 106-4. بیان آنکه: در توبه باز است
- 107-4. گفتن موسی علیه السلام فرعون را که: از من يك پند قبول کن و چهار فضیلت، عوض بستان
- 108-4. شرح کردن موسی علیه السلام آن چهار فضیلت را جهت پایمزد ایمان فرعون
- 109-4. تفسیر کُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبِبْتِ ان اعرف
- 110-4. غرّه شدن آدمی به ذکاوت و تصویرات طبع خویش و طلب ناکردن علم غیب که علم انبیا علیهم السلام است
- 111-4. بیان این خبر که "كلموا الناس، على قدر عقولهم، لا على قدر عقولكم، حتى لا يكذب الله و رسوله"
- 112-4. قوله عليه السلام "من بشرني بخروج الصفر، بشرته بالجنة"
- 113-4. مشورت کردن فرعون با آسیه در ایمان آوردن به موسی علیه السلام
- 114-4. قصه باز پادشاه و کمپیر زن
- 115-4. قصه آن زن که طفل آن بر سر ناودان خزید و خطر افتادن بود و از علی مرتضی چاره جست
- 116-4. \* در بیان حدیث "جریا مؤمن فان نورک اطفا ناری" از زبان دوزخ
- 117-4. مشورت کردن فرعون با وزیرش هامان در ایمان آوردن به موسی علیه السلام
- 118-4. تزییف سخن هامان
- 119-4. نومید شدن موسی علیه السلام از ایمان فرعون و جا یافتن سخن هامان در دل فرعون
- 120-4. منازعت کردن امیران عرب با رسول خدا علیه السلام که ملك را مقاسمه کن تا نزاعی نباشد و جواب مصطفی صلی الله علیه و آله که من مأمورم در این امارت و بحث ایشان از طرفین
- 121-4. تمامی حدیث موسی علیه السلام و تقریع و توبیخ فرعون
- 122-4. در بیان آنکه شناسای قدرت حقتعالی نپرسد که: بهشت کجاست و دوزخ کجاست؟
- 123-4. جواب دهری که منکر الوهیت است و عالم را قدیم می گوید
- 124-4. تفسیر آیه کریمه که "ما خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ" نیافریدمشان بهر همین که شما می بینید بلکه بهر معنی و حکمت باقیه که شما نمی بینید آن را میدارم

126-4. خشم کردن پادشاه بر ندیم و شفاعت کردن شفیع آن مغضوب علیه را و از پادشاه درخواستن، و پادشاه شفاعت او قبول کردن، و رنجیدن ندیم از شفیع که: چرا شفاعت کردی؟  
127-4. گفتن جبرئیل علیهما السلام مر خلیل علیه السلام را که "هل لك حاجة؟" جوابش داد که "اما اليك فلا"

128-4. مطالبه کردن موسی علیه السلام از حضرت عزت که "لم خلقت خلقا و اهلکتهم؟" و جواب آمدن از حضرت عزت

129-4. بیان آنکه روح حیوانی و عقل جزوی و وهم و خیال بر مثال دوغند و روح وحیی که باقی است در این دوغ همچو روغن پنهان است

130-4. مثال دیگر هم در این معنی

أُمَّه وَ أَبِيهِ نَقْدَ وَقْتِ أَوْ شَدَّ، پادشاهی این خاك توده كودك طبعان که قلعه گیری نام کنند، آن كودك که چیره آید بر سر خاك توده بر آید و لاف زند که قلعه مر است كودكان دیگر بر وی رشك برند که التراب ربيع الصبيان، آن پادشاه زاده چو از قید رنگها برست گفت: من این خاکهای رنگین را همان خاك دون میگویم زر و اطلس و اكسون نمی گویم. من از این اكسون رستم و به يك سون جستم، وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًا ارشاد حق را مرور سالها حاجت نیست در قدرت كُنْ فَيَكُونُ هیچ کس سخن قابلیت نگوید

132-4. عروس آوردن پادشاه فرزند خود را از خوف انقطاع نسل

133-4. اختیار کردن پادشاه دختر درویش زاهدی را از جهت پسر و اعتراض کردن اهل پرده و ننگ داشتن ایشان از پیوندی درویش

134-4. مستجاب شدن دعای پادشاه در خلاص پسرش از جادوی کابلی

135-4. در بیان آنکه شهزاده، آدمی بچه است و خلیفه خداست پدرش، آدم صفی خلیفه حق مسجود ملايك، و آن کمپیر کابلی دنیاست که آدمی بچه را از پدر ببرید به سحر، و انبیا و اولیا آن طبیب تدارك کننده اند

مردند از گرسنگی گفتندش: چه هنگام شادی است؟ که هنگام صد تعزیت است. گفت: مرا باری نیست

137-4. بیان آنکه مجموع عالم صورت عقل کل است، چون با عقل کل به کژ روی جفا کردی و صورت عالم تو را غم فزاید اغلب احوال، چنانکه دل با پدر بد کردی صورت پدر تو را غم فزاید و نتوانی رویش را دیدن اگر چه پیش از آن نور دیده بوده باشد و راحت جان

138-4. قصه فرزندان عزیز علیه السلام که از پدر احوال پدر می پرسیدند، گفت: آری از عقب من میآید. بعضی که شناختندش بیهوش شدند بعضی شناختند می گفتند: خود مژده داد این بیهوش چیست؟

139-4. تفسیر این حدیث که "انی لاستغفر الله ربی فی کلّ یومٍ سبعین مرة"

140-4. بیان آنکه عقل جزوی تا به گور بیش نبیند و در باقی مقلد انبیا و اولیاست

4-141. بیان آیه کریمه "یا ایها الذین آمنوا، لا تقدموا بین یدی الله و رسوله صلی الله علیه و آله

چون نبی نیستی، ز امت باش --- چون که سلطان نه ای، رعیت باش

پس رو خاموشان خامش باش --- و از خودی رای زحمتی متراش

4-142. قصه شکایت استر با شتر که: من بسیار در رو می افتم در راه رفتن و تو کم در روی

می آئی، حکمت این چیست؟، و جواب گفتن شتر او را

استعانت خواستن و بدو پناه گرفتن به صدق، و نواختن شتر او را، و راه نمودن و یاری دادن

پدرانه و شاهانه

4-144. لابه کردن قبطی سبطی را که يك سبو به نیت خویش از نیل پُر کن و بر لب من نه، تا

بخورم به حق دوستی و برادری، سبویی که شما سبطیان بهر خود پر می کنید از نیل، آب صاف

است و سبو که ما قبطیان پر می کنیم خون صاف است

4-145. درخواستن قبطی دعای خیر و هدایت از سبطی و دعا کردن سبطی قبطی را به خیر و

مستجاب شدن آن دعا از اکرم الاکرمین

4-146. حکایت آن زن پلید کار که شوهر را گفت: آن خیالات از سر امروز بُن می نماید تو را که

چنین نماید چشم را از سر امروز بن، از سر درخت فرود آ تا آن خیالات برود، و اگر کسی گوید

که: آنچه آن مرد میدید خیال نبود، جواب آن است که این مثال است نه مثل، در مثال همین قدر بس

بود که اگر بر سر امروز بن نرفتی هرگز آنها ندیدی خواه خیال، خواه حقیقت و همین کافی است

4-147. باقی قصه موسی علیه السلام

4-148. \* سخت شدن کار بر قبطیان و شفاعت کردن فرعون

4-149. دعا کردن موسی علیه السلام و سبز شدن کشت

4-150. اطوار و منازل خلقت آدمی از ابتدا

4-151. در بیان آنکه خلق دوزخ گرسنگانند و نالانند و از حق خواهان که روزیهای ما را فربه

گردان و زود زاد به ما برسان که ما را صبر نماند

تعالی ما را بگو، و گفتن کوه قاف که: صفت عظمت حق به تقریر در نیاید که پیش آن ادراکها فنا

شود، و لابه کردن ذوالقرنین که از صنایعش که در خاطر داری و بر تو گفتن آن آسانتر بود

بگوی

4-153. موری بر کاغذی می رفت، نوشتن قلم دید، قلم را ستودن گرفت، موری دیگر که چشم

تیزتر بود گفت: ستایش انگشتان را کن که این هنر از ایشان می بینم، موری دیگر که از هر دو

چشم روشن تر بود گفت: ستایش بازو کن که انگشتان فرع وی اند، الی آخره

4-154. باز التماس کردن ذوالقرنین از کوه قاف تا بیان صنعی از صنایع حق تعالی کند

خویش و از هفت صد پر او چون يك پر ظاهر شد و افق را بگرفت، آفتاب محجوب شد با همه

شعاعش

- 5-1. مقدمه دفتر پنجم
- 5-2. تفسیر آیه کریمه فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ الخ
- 5-3. در سبب ورود این حدیث مصطفی صلوات الله علیه که الکافر یاکل فی سبعة امعاء و المؤمن یاکل فی معاء واحد نشود
- 5-5. در سبب رجوع کردن آن کافر به خانه مصطفی صلی الله علیه و آله در آن ساعت که مصطفی بالین ملوث او را به دست خود می شست و خجل شدن او، و جامه چاک کردن و نوحه او بر خود و بر حال خود
- 5-6. نواختن مصطفی صلی الله علیه و آله مهمان را و مسلمان شدن و تسکین دادن او را از آن اضطراب و ندامت
7. بیان آنکه، اعمال نماز و روزه و حج و همه چیزهای برونی گواهیهاست بر نور اندرونی
8. پاک کردن آب همه پلیدیها را، و باز پاک کردن خدای تعالی آب را از پلیدی، لاجرم قدوس آمد حق تعالی
9. استعانت آب از حق سبحانه و تعالی بعد از تیره شدن
10. گواهی فعل و قول بیرونی بر ضمیر و نور اندرونی
11. در بیان آنکه نور، خود را از اندرون شخص منور ظاهر کند بر خلقان، بی فعل و قول عارف، افزون از آنکه بقول و فعل او ظاهر شود، چنانکه آفتاب بلند شود و بانگ خروس و اعلام مؤذن حاجت نیاید، بی آنکه قولی و فعلی بیان کند گواهی دهد بر نور او
- 5-12. عرضه کردن مصطفی علیه السلام شهادت را بر آن مهمان خویش
- 5-13. بیان آنکه، نور که غذای جان است، غذای جسم اولیا می شود، تا آنکه جسم هم یار شود جان را، که "اسلم شیطانی علی یدی"
- 5-14. انکار اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان بر غذای خسیس
- 5-15. مناجات
- 5-16. تمثیل لوح محفوظ و ادراک عقل هر کسی از آن لوح آنکه امر و قسمت و مقدر هر روزه وی است همچون ادراک جبرئیل علیه السلام، هر روزی از لوح اعظم
- 5-17. تمثیل روشهای مختلف و همتهای گوناگون به اختلاف تحرّی متحرّیان در وقت نماز قبله را به وقت تاریکی و تحرّی غواصان در قعر بحر
- 5-18. در معنی آیت وافی هدایت یا حَسْرَةً عَلَي الْعِبَادِ
- 5-19. سبب آنکه فرجی را نام فَرَجِی نام نهادند از اول
- 5-20. فی المناجات
- 5-21. صفت طاوس و طبع او و سبب کشتن ابراهیم خلیل علیه السلام او را

- 22-5. در بیان آنکه لطف حق را همه کس داند، و قهر حق را همه کس داند، و همه از قهر حق گریزانند، و به لطف حق در آویزان، اما حق تعالی قهرها را در لطف پنهان کرد و لطفها را در قهر پنهان کرد، نعل باژگونه و تلبیس و مکر الله بود تا اهل تمییز و ينظر بنور الله از حالی بینان و ظاهر بینان جدا شوند که لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا
- 23-5. تفاوت عقول در اصل فطرت خلاف معتزله که ایشان گویند در اصل عقول جزوی برابرند این فزونی و تفاوت از تعلم است و ریاضت و تجربه می کرد و شعر میگفت و میگریست و بر سر و رو میزد و دریغش می آمد لقمه ای از انبان به سگ دادن
- 25-5. در بیان آنکه هیچ چشم بد آدمی را چنان زیان ندارد که چشم پسند خویشتن مگر که چشم او مبدل شده باشد به نور حق که بی یسمع و بی یبصر و از خویشتن بیخویشتن شده باشد در معنی آیه کریمه و ان یکاد الذین کفروا الخ
- 26-5. قصه آن حکیم که دید طاوسی را که پرّ زیبای خود را می کند به منقار و می انداخت، و تن خود را کل و زشت می کرد، از تعجب پرسید که: دریغت نمی آید؟ گفت: می آید، اما پیش من، جان از پر عزیزتر است و این عدوی جان من است
- 27-5. در بیان آنکه صفا و سادگی نفس مطمئنه، از فکرت ها مشوش میشود چنانکه بر روی آینه چیزی نویسی یا نقش کنی، اگر چه پاک کنی، داغی بماند و نقصانی
- 28-5. در معنی حدیث "لا رهبانية فی الاسلام"
- 29-5. در بیان آنکه "ثواب عمل عاشق از حق، هم حق است"
- 30-5. در تفسیر قول رسول صلی الله علیه و آله "ما مات من مات الا و تمنی ان یموت قبل ما مات ان کان برا لیکون الی وصول البر اعجل و ان کان فاجرا لیقل فجوره"
- 31-5. پشیمان شدن آن حکیم از آن سوال به جهة گریه طوس
- 32-5. در بیان آنکه عقل و روح در آب و گل محبوس اند همچو هاروت و ماروت در چاه بابل
- 33-5. جواب گفتن طوس آن سائل را
- 34-5. بیان آنکه هنرها و زیرکیها و مال دنیا همچون پرهای طوس عدو جان است
- 35-5. در صفت آن بیخودان که از شرّ خود و هنر خود ایمن شده اند که فانی اند در بقای حق، همچون ستارگان که فانی اند روز در آفتاب و فانی را خوف آفت و خطر نباشد
- 36-5. در بیان آنکه "ما سوی الله" هر چیزی همه آکل و مأكول است، همچون آن مرغی که قصد صید ملخ می کرد و به صید ملخ مشغول میبود و غافل بود از باز گرسنه که از قفای او، قصد صید او داشت، اکنون ای آدمی صیاد آکل از صیاد آکل خود ایمن مباش، اگر چه نمی بینیش به نظر چشم، به نظر دلیل عبرتش می بین تا چشم سر باز شدن
- 37-5. سبب کشتن خلیل علیه السلام زاغ را که آن اشاره به قمع کدام صفت بود از صفات مذموم مُهلکه در مرید

5-39. در بیان حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم "ارحموا ثلاثاً عزیز قوم ذل و غنی قوم افتقر و عالما یلعب به الجهال"

5-40. قصه محبوس شدن آن آهو بچه در آخور خران و طعنه آن خران بر آن غریب، گاه به جنگ و گاه به تسخر و مبتلا گشتن او به گاه خشک که غذای او نیست، و این صفت بنده خاص خداست میان اهل دنیا و اهل هوا و شهوت که "الاسلام بدا غریبا و سيعود غریبا فطوبی للغرباء"

5-41. حکایت محمد خوارزمشاه که شهر سبزوار را به جنگ بگرفت، امان جان خواستند، گفت: آنگاه امان دهم که از این شهر پیش من به هدیه ابوبکر نامی بیاورید

5-42. بقیه قصه آهو و آخور خران

5-43. در معنی آیه "إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ"، گاوان لاغر را خدا به صفت شیران گرسنه آفریده بود تا آن هفت گاو فربه را به اشتها میخوردند، اگر چه آن خیالاتست صورت گاوان در آینه خواب بنمودند اما تو به معنی شیر بنگر

5-44. بیان آنکه کشتن ابراهیم علیه السلام خروس را و مذمت او اشارت به قمع و قهر کدام صفت بود از صفات مذمومات مهلکات در باطن مُرید

5-45. در معنی آیه خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ الی آخرها و آیه وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ افلا یعقلون

5-46. تفسیر آیه إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

5-47. در مثال عالم نیست هست نما و عالم هست نیست نمای

5-48. در بیان معنی حدیث شریف لا بد من قرین یدفن معک و هو حی و تدفن معه و أنت میت، ان کان کریم اکرمک و ان کان لئیما اسلمک، و ذلك القرین عملک فاصلحه ما استطعت، صدق رسول الله صلی الله علیه و آله

5-49. در معنی آیه وَ هُوَ مَعَكُمْ اَیْمَا کُنْتُمْ

5-50. در معنی حدیث شریف "من جعل الهموم هما واحدا کفاه الله سائر همومه و من تفرقت به الهموم لا یبالی الله فی ای واد منها هلکه"

5-51. در معنی این رباعی

گر راه روی، راه برت بگشایند --- و نیست شوی، به هستیت بگرایند

\* و پست شوی نگنجی اندر عالم --- وانگاه تو را بی تو به تو بنمایند

5-52. قصه آن شخص که دعوی پیغمبری می کرد، گفتندش: چه خورده ای که گیج شده ای؟ گفت: اگر چیزی یافتی که خوردی، نه گیج شدمی و نه یاوه گفتمی، که هر سخن نیک که با غیر اهلس گویند، یاوه گفته باشد، اگر چه بر آن یاوه گفتن مأمور باشند

5-53. سبب عداوت عام و بیگانه زیستن ایشان به اولیا که به حقشان می خوانند و به آب حیات ابدی میکشاند



54-5. در بیان آنکه مرد بد کار چون متمکن در بد کاری شود و اثر دولت نیکو کاران ببیند، شیطان شود و مانع خیر گردد از حسد همچون شیطان، که خرمن سوخته همه را خرمن سوخته خواهد "أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى"

55-5. مناجات

56-5. سوال کردن شاه از مدعی پیغمبری که: چه وحی به تو آمده؟

جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ" را و بی نوایی و جگر تشنگی روزهای دراز را شرح میداد و میگفت که: من جز این خدمت ندانم اگر خدمت دیگر هست مرا ارشاد کن، که هر چه فرمائی منقادم، اگر در آتش رفتن است چون خلیل علیه السلام و اگر در دهان نهنگ دریا افتادن است چون یونس علیه السلام، و اگر هفتاد بار کشته شدن است چون جرجیس علیه السلام، و اگر از گریه نابینا شدن است چون یعقوب علیه السلام، و وفا و جان بازی انبیا را علیه السلام شمار نیست، و جواب گفتن معشوق او را

باطل شود؟ جواب گفت که: نام آن "آب دیده" است، تا آن گرینده چه دیده است؟ اگر شوق خدا یافته یا از پشیمانی گناه گرید، نمازش تباه نشود، بلکه کمال یابد که "لا صلاة الا بحضور القلب"، و اگر از رنجوری تن، یا فراق فرزند گرید، نمازش تباه شود که، اصل نماز ترك تن است و ترك فرزند، ابراهیم وار که فرزند را قربان میکرد از بهر تکمیل نماز و تن را به آتش نمرود میسپرد، و امر آمد مصطفی را علیه السلام بدین خصال که "فَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ وَ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةً فِي إِبْرَاهِيمَ"

59-5. مریدی در آمد به خدمت شیخ و از این شیخ پیر در سن نمی خواهم بلکه پیر عقل و معرفت، اگر چه عیسی است در گهواره، و یحیی است در مکتب کودکان، و مرید شیخ را گریان دید. او نیز به موافقت بگریست. چون فارغ شد و به در آمد، مریدی دیگر، که از حال شیخ واقف تر بود، از سر غیرت در عقب او تیز بیرون آمد. گفتش: ای برادر، من تو را گفته باشم، الله الله تا نیندیشی و نگوئی که: شیخ میگریست و من نیز گریستم، که سی سال ریاضت بی ریا باید کرد و از عقبات و دریاها پر نهنگ و کوههای بلند پر شیر و پلنگ میباید گذشت تا بدان گریه شیخ رسی یا نرسی. اگر رسی، شکر زویت لی الارض گوئی بسیار

60-5. بقیه حال مرید مقلد در گریه

61-5. داستان آن کنیزك که با خر خاتون شهوت میراند و او را چون بز و خرس آموخته بود شهوت راندن آدمیانه، و کدوئی در قضیب خر میکرد تا از اندازه نگذرد، خاتون بر آن وقوف یافت لکن دقیقه کدو را ندید. کنیزك را به بهانه ای به راه کرد جائی دور و با خر جمع شد بی کدو و بفضیحت هلاک شد. کنیزك بیگانه باز آمد و نوحه کرد که: ای جانم، و ای چشم روشنم، کیر دیدی کدو ندیدی، ذکر دیدی آن دگر ندیدی، "کل ناقص ملعون" یعنی کل نظر و فهم ناقص ملعون و اگر نه ناقص ظاهر مرحومند، نه ملعون، بر خوان لیس علی الأعمی حرج، نفی حرج و نفی لعنت و نفی عتاب و غضب کرد

الفت نتوانند گرفت چنانکه طوطی با صورت آدمی الفت ندارد که از او تلقین تواند گرفت حق سبحانه و تعالی شیخ را چون آینه پیش مرید همچون طوطی دارد و از پس آینه تلقین می کند لا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ إِنَّهُ هُوَ الْوَاخِي وَيُوحِي، این است ابتدای مسئله بی منتهی چنانکه منقار جنبانیدن طوطی اندرون آینه که خیالش میخوانی بی اختیار و تصرف اوست عکس خواندن طوطی برونی که متعلم است نه عکس آن معلم که پس آینه است و لیکن خواندن طوطی برونی تصرف آن معلم است پس این مثال آمد نه مثل

5-63. صاحب دلی در چله به خواب سگی دید حامله، در شکمش آن سگ بچگان بانگ می کردند، در تعجب ماند که حکمت بانگ سگ پاسبانی است، بانگ در اندرون شکم مادر پاسبانی نیست، و نیز بانگ جهت یاری خواستن و شیر خواستن باشد و غیره، و اینجا هیچ از این فایده ها نیست. چون به خویش آمد و با حضرت مناجات کرد وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ جواب آمد، که آن صورت حال قومی است از حجاب بیرون نیامده و چشم و دل باز ناشده دعوی بصیرت کنند و مقالات گویند، از آن نه ایشان را قوتی و یاری رسد و نه مستمعان را هدایتی و رشدی

5-64. قصه اهل ضروان و حسد ایشان بر درویشان که پدر ما از سلیمی اغلب دخل باغ را به مسکینان میداد از انگور و مویز و حلوا و پالوده و دوشاب و دانه و آرد و نان همه عشر دادی، لاجرم خدایتعالی در باغ و کشت او برکتی نهاد که همه محتاج او بدند و او محتاج کس نبود. فرزندان خرج و عشر میدیدند و برکت نه. همچون آن زن که آلت خر دید و کدو ندید

5-65. بیان آنکه عطای حق و قدرت او موقوف بر قابلیت نیست همچون دادِ خلقان، که آن را قابلیت باید، زیرا که عطای حق قدیم است و قابلیت حادث. عطا صفت حق است و قابلیت صفت مخلوق، و قدیم موقوف حادث نباشد و اگر نه حدوث محال باشد

5-66. در ابتدای خلقت جسم آدم علیه السلام که جبرئیل علیه السلام را اشارت کرد که برو از این زمین مشتی خاک برگیر و به روایتی از هر نواحی مشت مشت برگیر

5-67. فرمان آمدن به میکائیل که از روی زمین قبضه خاک بردار جهت ترکیب و ترتیب جسم مبارک ابو البشر خلیفه الحق مسجود الملك و معلمهم آدم علیه السلام

5-68. قصه قوم یونس علیه السلام بیان و برهان آنست که تضرع و زاری دفع بلای آسمانیست، و حق تعالی فاعل مختار است. پس تضرع و تعظیم پیش او مفید باشد، و فلاسفه گویند: فاعل به طبع است و به علت نه مختار، پس تضرع طبع را نگرداند

5-69. فرستادن اسرافیل را علیه السلام به خاک که حفنه ای برگیر از خاک بهر ترکیب جسم آدم علیه السلام

5-70. فرمان آمدن بعزرائیل به برداشتن خاک و تضرع کردن خاک و ناشنودن و برداشتن عزرائیل باذن الله تعالی

5-71. در بیان آنکه مخلوقی که تو را از او ظلمی رسد، به حقیقت او همچون آلتی است، عارف آن بود که به حق رجوع کند نه به آلت، و اگر به آلت رجوع کند، به ظاهر، نه از جهل کند. بلکه برای مصلحتی. چنانکه بایزید قدس الله سرّه گفت که: چندین سال است که من با مخلوق سخن نگفته ام و از مخلوق سخن شنیده ام، لیکن خلق چنین پندارند که با ایشان سخن می گویم و از ایشان می شنوم، زیرا ایشان مخاطب اکبر را نمی بینند که ایشان چون صدایند او را نسبت به حال من. التفات مستمع عاقل به صدا نباشد چنان که مثلی است معروف: قال الجدار للوتد لم تشقني قال الوتد انظر الي من يدقني

5-72. جواب آمدن که: آنکه نظر او بر اسباب و مرض و زخم تیغ نیاید، بر کار تو عزرائیل هم نیاید، که تو هم سببی، اگر چه مخفی تری از آن سببها، و بود که بر آن رنجور مخفی نباشد که و هو أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ

5-73. در بیان وخامت چرب و شیرین دنیا و مانع شدن او از طعام الله. چنانکه فرمود الجوع طعام الله يحيي به ابدان الصديقين اي في الجوع طعام الله و قوله ابیت عند ربی يطعمنی و يسقینی و قوله يَرْزُقُونَ فَرِحِينَ

5-74. جواب آن مغفل که گفت: چه خوش بودی که مرگ در جهان نبودی و این جهان را زوال نبودی

5-75. فيما يُرجى من رحمة الله تعالى معطى النعم قبل استحقاقها وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، و رب بعد یورث قرباً و رَبِّ مَعْصِيَةِ مِيمُونَةَ و رب سعادة تأتي من حيث يُرجى النقم ليعلم ان الله يُبدل سيئاتهم حسنات

5-76. قصه ایاز و حجره داشتن او جهت چارق و پوستین، و گمان آمدن خواجه تاشانش که او را در آن حجره دفینه ایست به سبب محکمی در و گرانی قفل

5-77. در بیان آنکه آنچه بیان کرده میشود صورت قصه است که در خور صورت گران است و در خور آینه تصویر ایشان و از قدوسی حقیقت آن نطق را شرم می آید و از خجالت قلم سر و ریش گم میکند و العاقل یکفیه الاشارة

5-78. حکمت نظر کردن در چارق و پوستین که فَلْيُنظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ

5-79. خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ و قوله تعالى في حق ابليس انه كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ

5-80. در معنی "ارنا الاشياء كما هي" و بیان "لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا" و معنی این بیت: در هر که تو از دیده بد می نگری --- از چنبره وجود خود می نگری و پایه کژ کژ افکند سایه

5-81. بیان اتحاد عاشق و معشوق از روی حقیقت اگر چه متضادند، جهت آنکه نیاز، ضد بی نیاز است و چنانکه آینه بی صورت و ساده است و بی صورتی، ضد صورت است، لیکن میان ایشان اتحادیست در حقیقت که شرح آن به نطق نیاید، و العاقل یکفیه الاشارة

5-82. معشوقی از عاشق پرسید که: خود را دوست تر داری یا مرا، گفت: من از خود مُرده ام و به تو زنده ام، از خود و صفاتِ خود نیست شده ام و به تو هست شده ام، علم خود را فراموش کرده ام و از علم تو عالم شده ام، قدرت خود را از یاد داده ام و از قدرت تو قادر شده ام. اگر خود را دوست دارم، تو را دوست داشته باشم، و اگر تو را دوست دارم، خود را دوست داشته باشم. هر که را آینهٔ یقین باشد ---- گر چه خود بین، خدای بین باشد. اخرج بصفاتى الى خلقى من رآك رآنى و من قصدك قصدنى و على هذا

5-83. آمدن آن امیران تمام غماز نیمشب با سرهنگان به گشادن حجرهٔ ایاز و دیدن چارق و پوستین آویخته و گمان بردن که این مکر است و رو پوش و خانه را حفره کردن به هر گوشه ای که گمان آمد، و چاه کنان آوردن و دیوارها را سوراخ کردن، و چیزی نایافتن و خجل و نومید شدن، چنانکه بد گمانان و خیال اندیشان در کار انبیا و اولیا که می گفتند که: ساحرند و خویشان ساخته اند و تصدیر میجویند، بعد از تفحص خجل شوند و سود ندارد

5-84. باز گشتن نامان از حجرهٔ ایاز به سوی شاه توبره تهی، و خجل همچون بد گمانان در حق انبیاء علیهم السلام در وقت ظهور، برائت و پاکی ایشان که یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ و تَسْوَدُّ وُجُوهُ و قوله تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ

5-85. حواله کردن پادشاه قبول توبهٔ نامان و حجره گشایان و سزا دادن ایشان به ایاز که یعنی این خیانت بر عرض او رفته است

5-86. فرمودن شاه ایاز را که اختیار کن از عفو و مکافات که از عدل و لطف هر چه کنی اینجا صواب است و در هر یکی مصلحتهاست که در عدل هزار لطف درج است، وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ. آن کس که کراهت می دارد قصاص را در این يك حیات قاتل نظر میکند و در صد هزار حیات که معصوم و محقون خواهند شدن در حصن بیم سیاست نمی نگرد

5-87. تعجیل فرمودن پادشاه ایاز را که زود این حکم را فیصل رسان و منتظر مدار و ایام بیننا مگو که الانتظار موت الاحمر، و جواب گفتن ایاز شاه را

5-88. حکایت در تقریر این سخن که چندین گاه گفت و گو را آزمودیم، مدتی صبر و خاموشی را بیازمائیم

5-89. در بیان کسی که سخنی گوید که حال او مناسب آن سخن و آن دعوی نباشد چنانکه کفره، وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، خدمت بت سنگین کردن و جان و زر نثار او نمودن چه مناسب باشد با جانی که داند که خالق سماوات و ارضین و خلائق الهیست سمیع و بصیر و حاضر و مراقب و غیور

5-90. رسیدن زن به خانه و جدا شدن زاهد از کنیزک

5-91. در بیان نصوص که چنانکه شیر از پستان بیرون آید باز به پستان نرود، و آنکه توبه نصوص کرد هرگز از آن گناه یاد نکند به طریق رغبت، بلکه هر دم نفرتش افزون باشد، و آن نفرت دلیل آن بود که لذت قبول یافت و آن شهوت اول بی لذت شد، این لذت توبه و قبولش بجای او نشست چنانکه فرموده اند: نَبِرْدَ عَشْقَ رَا جَزَ عَشْقَ دِیْگَر --- چرا یاری نگیری زو نکوتر، و آنکه دلش باز بدان گناه رغبت میکند علامت آنست که لذت قبول نیافته است و لذت قبول به جای آن لذت گناه ننشسته است، فَسْنُیْسِرُهُ لِیْسِرُهُ نَشْدَه اسْت لَذْت فَسْنُیْسِرُهُ لِلْعُسْرِی بَاقِیْسْت بَر وِی

5-92. در بیان آنکه دعای عارفِ واصل و درخواست او از حق همچو درخواست حق است از خویشتن، که کنتُ له سمعا و بصرا و لسانا و یدا، قوله تعالی وَ مَا رَمِیْتَ إِذْ رَمِیْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى، و آیات و اخبار و آثار در این بسیار است، و شرح سبب سازی حق تا مجرم را گوش گرفته به توبه نصوص آورد

5-93. نوبت جُستن رسیدن به نصوص و آواز آمدن که همه را جستیم نصوص را بجوئید، و بیهوش شدن نصوص از آن هیبت و گشاده شدن کار بعد از نهایت بستگی کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إذا اصابه مرضٌ او هم اشتدی أزمة تنفرجی

5-94. یافته شدن گوهر و حلالی خواستن حاجبان و کنیزکان شاهزاده از نصوص

5-95. باز خواندن شاه زاده نصوص را از بهر دلاکی بعد از استحکام توبه و قبول توبه و بهانه کردن او و دفع گفتن و نرفتن

5-96. در بیان آنکه کسی توبه کند و پشیمان شود و باز آن پشیمانی را فراموش کند و آزموده را بیازماید در خسارت ابد افتد، که من جرّب المجرّب حلت به الندامة چون توبه او را ثباتی و قوتی و حلاوتی و قبولی مدد از حق نرسد، چون درخت بی بیخ هر روز زردتر و خشک تر بود، نعوذ بالله

5-97. تشبیه کردن قطب، که عارفِ واصل است در اجری دادن خلق از قوت رحمت و مغفرت بر مراتبی که حش الهام دهد و تمثیل اجری خوار که ددان باقی خوار ویند بر مراتب قرب ایشان به شیر، نه قرب مکانی بلکه قرب صفتی، و تفاصیل این بسیار است، و الله الهادی

5-98. دیدن خر سقائی اسبان بانوای تازی را بر آخرِ خاص و تمنا بردن آن دولت را، در موعظه آنکه تمنا نباید بُردن الا مغفرت و عنایت که اگر در صد گونه رنجی، چون لذت مغفرت بود، همه شیرین شود، باقی هر دولتی که آن را ناآزموده تمنا می بری، با آن رنجی قرین است که آن را نمی بینی، چنانکه از هر دامی دانه پیدا بود و فخ پنهان، تو در این يك دام مانده ای تمنی میبری که کاشکی با آن دانه ها رفتی، پنداری که آن دانه ها بی دام است

5-99. جواب دادن روباه خر را

5-100. جواب دادن خر روباه را که امر است به اکتساب و رضا به قسمت ترک کسب نیست

5-101. جواب گفتن روباه خر را

5-102. باز جواب خر روباه را

103-5. در تقریر معنی توکل، حکایت آن زاهد که توکل را امتحان میکرد و از اسباب منقطع شد و از شهر بیرون آمد و از شوارع دور و در بُنِ کوهی مهجور، سر بر سر سنگی نهاد و گفت توکل کردم بر سبب سازی و رزاقی تو و از اسباب منقطع شدم تا ببینم سببیتِ توکل را

104-5. باز جواب روباه، خر را، و تحریض کردن به کسب

105-5. جواب گفتن خر روباه را که توکل بهترین کسبهاست که هر کسی محتاجست به توکل، که ای خدا این کار مرا راست دار و دعا متضمن توکل است، و توکل کسبی است که به هیچ کسبی دیگر محتاج نیست الی آخره

106-5. مثل آوردن اشتر در بیان آنکه در مُخبر دولتی فر و اثر آن چون نبینی جای متهم داشتن باشد که او مقلد است در آن

107-5. فرق میان دعوتِ شیخ کامل و اصل، و میان سخن ناقصان و فاضل فضلِ تحصیلی بر خود بسته

108-5. زبون شدن خر در دست روباه از حرص علف

109-5. حکایت آن مخنث و پرسیدن لوطی از او در حالت لواطه: که این خنجر از بهر چیست؟ گفت از بهر آنکه اگر کسی با من بد اندیشد، شکمش بشکافم. لوطی بر سر او آمد و شد میکرد و می گفت: الحمد لله که من با تو بد نمی اندیشم. بیت من بیت نیست اقلیم است --- هزل من هزل نیست تعلیم است. إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا، ای فما فوقها فی تغییر النفوس بالانکار، ما ذا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا، و آنکه جواب فرماید که این خواستم "يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا"، که هر فتنه همچون میزانست بسیار از او سرخ رو شوند و بسیار بی مراد گردند، و لو تا َمَلت فِيهِ قَلِيلًا وَ جَدت من نتایج الشریفة کثیرا فهم من فهم والله الملمهم و السلام

110-5. غالب شدن مکر روباه بر استعصام و تعفف خر و کشیدن روبه خر را سوی شیر به بیشه

111-5. حکایت آن شخص که از ترس، خویش را به خانه ای افکند، روی زرد چون زعفران، لبها کبود چون نیل، دست لرزان چون برگِ درخت، خداوند خانه پرسید که: خیر است، چه واقعه است؟ گفت: بیرون خر میگیرند بسخره، گفت: مبارك خر میگیرند، تو خر نیستی چه می ترسی؟ گفت: سخت به جدّ میگیرند، تمییز بر خاسته است، امروز ترسم که مرا خر گیرند.

112-5. بُردنِ روباه خر را پیشِ شیر و جستنِ خر از شیر، و عتاب کردنِ روباه با شیر که هنوز خر دور بود شتاب کردی، و عذر گفتن و لابه کردن شیر روبه را که برو دگر باره اش بفریب

113-5. در بیان آن که نقض عهد و توبه موجب بلا بود، بلکه باعث مسخ است، چنانکه در حق اصحاب سبت و در حق اصحاب مائده عیسی که وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ، و اندر این امت مسخ دل باشد و به قیامت تن را صورتِ دل دهند

114-5. دوّم بار آمدن روباه بر آن خر گریخته تا باز بفریبش

115-5. جواب گفتنِ خر روباه را

116-5. پاسخ دادن روباه خر را دیگر بار

5-117. حکایت شیخ محمد سر رزی غزنوی قدس الله سرّه و ریاضت او که هر شب افطار ببرگ  
رز میکرد جهت ذلّ نفس خود

5-118. آمدن شیخ بعد از چندین سال از بیابان به شهر غزنین و زنبیل گردانیدن او به اشارت  
غیبی و تفرقه کردن آنچه جمع آید بر فقرا. هر که را جان ز عز لبیک است --- نامه بر نامه، پیک  
بر پیک است. چنانکه روزن خانه باز باشد آفتاب و ماهتاب و باران و نامه و غیره منقطع نباشد  
5-119. در معنی لولاك لما خلقت الافلاك

5-120. رفتن آن شیخ به خانه امیری بهر کدیه روزی چهار بار با زنبیل به اشارت غیبی، و  
عتاب کردن امیر او را بدان وقاحت، و عذر آوردن شیخ امیر را

5-121. گریان شدن امیر از نصیحت شیخ و عکس صدق او بر وی زدن و ایثار کردن مخزن  
بعد از گستاخی و استعصام شیخ و قبول ناکردن و گفتن که من بی اشارتی نیارم تصرف کردن

5-122. اشارت آمدن از غیب به شیخ، که این دو سال به فرمان ما بستدی و دادی، بعد از این بده  
و مستان. دست در زیر حصیر میکن که آن را چون انبان ابو هریره گردانیم، که هر چه خواهی  
بیایی عالمیان را یقین شود که ورای این عالمی است که خاک به کف بگیری زر شود، مُرده در  
آن آید، زنده شود، نحس اکبر در آن آید، سعد اکبر شود، کفر ایمان شود، زهر تریاق گردد، نه  
داخل این عالم است نه خارج، نه فوق و نه تحت، نه متصل نه منفصل، بی چون و چگونه، و هر  
لحظه او را هزار اثر و نمونه، چنانکه صنعت دست با دست، و غمزه چشم با چشم و فصاحت  
زبان با زبان، نه داخل است و نه خارج، و نه متصل و نه منفصل، و العاقل یکفیه الاشاره

5-123. دانستن شیخ ضمیر سائلان را بی گفتن و دانستن قدر وام و داران بی گفتن، که نشان  
ایشان باشد که آخرج بصفات الی خلقی فمن یراک فقد رآنی

5-124. سبب دانستن ضمیرهای خلق

5-125. غالب شدن مکر روباه و زبون شدن خر از حرص

5-126. در فضیلت جوع و احتما

5-127. تمثیل در صبر و قناعت

5-128. حکایت مریدی که شیخ از حرص و ضمیر او آگاه شد و او را نصیحت کرد بر زبان و  
در ضمن نصیحت قوت توکل بخشیدش، به امر حق

5-129. حکایت آن گاو حریص که هر روزه صحرا را پُر علف ببند و بچرد تا فربه شود، و تا  
فردا از غم روزی لاغر گردد، و سالهاست که او همچنین می ببند و اعتماد نمی کند

5-130. صید کردن شیر آن خر را، و تشنه شدن شیر از کوشش، رفت به چشمه تا آب خورد، تا  
باز آمدن شیر جگر بند و دل و جگر نیافت، از روبه پرسید که: کو دل و جگر؟ روبه گفت: اگر او  
را دل و جگر بودی آنچنان سیاستی دیده بود آن روز، و به هزار حيله جان بُرده، کی بر تو باز  
آمدی؟ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ

5-131. حکایت آن راهب که بروز روشن با شمع در طلب آدمی میگشت

132-5. دعوت کردن مسلمانی مُغی را به دین اسلام و جواب گفتن او

133-5. در بیان مثل شیطان بر درگاه رحمان

134-5. جواب گفتن مومن سنی، کافر جبری را در اثبات اختیار بنده و دلیل گفتن که: سنت راهی است کوفته اقدام انبیا علیهم السلام و بر یمین آن راه به بیابان جبر که خود را اختیار نبیند و امر و نهی را منکر شود و تاویل کند، از منکر شدن امر و نهی لازم آید انکار بهشت و دوزخ که بهشت جزای مطیعان است و دوزخ جزای مخالفان، و دیگر نگوییم به چه انجامد که العاقلُ یکفیه الاشاره، و بر یسار آن راه بیابان قدر است که قدرت خالق را مغلوب قدرت خلق داند و از آن فسادها زاید که آن مغ جبری بر شمرد

135-5. در بیان آنکه درک وجدانی چون اختیار و اضطرار و خشم و اضطراب و سیری و ناهار به جای حسّ است که زرد از سرخ بدان فرق کنند، و خُرد از بزرگ و تلخ از شیرین، و مشک از سرگین، و درشت از نرم، به حسّ مس، و سرد از گرم، و سوزان از شیر گرم، و تر از خشک، و مسّ دیوار از مسّ درخت معلوم کند، پس منکر وجدان منکر حسّ باشد و زیاده که وجدان از حسّ ظاهر تر است، زیرا که حس را توان بستن و منع کردن از احساس و بستن راه و مدخل وجدانیات را ممکن نخواهد بود، و العاقل یکفیه الاشاره

136-5. حکایت هم در بیان تقریر اختیار خلق و بیان آنکه تقدیر و قضا سلب کننده اختیار نیست

137-5. حکایت هم در جواب جبری و اثبات اختیار خلق و صحت امر و نهی و بیان آنکه عذر جبری در هیچ ملتی و در هیچ دینی مقبول نیست و موجب خلاص نیست از سزای آن کار که کرده است، چنانکه خلاص نیافت ابلیس جبری بدان که گفت که بما أُغْوِیْتِنِی، و القلیل یدل علی الکثیر

138-5. در معنی ما شاء الله کان، یعنی خواست خواست اوست، و رضا رضای اوست، و از خشم و ردّ دیگران تنگ دل مباشید، کان اگر چه لفظ ماضی است لیکن در فعل خدا ماضی و مستقبل نباشد که "لیس عند الله صباح و لا مساء"

139-5. در بیان معنی جف القلم یعنی جف القلم و کتب لا یستوی الطاعة و المعصية لا یستوی الامانة و السرقة، جف القلم ان لا یستوی الشکر و الکفران، جف القلم ان الله لا یضیع اجرَ الْمُحْسِنِیْنَ

140-5. حکایت آن درویش که در هری غلامان عمید خراسانی را آراسته دید و بر اسبان تازی و قباهای زربفت و کلاههای مغرق و غیر آن، پرسید که: اینها کدام امیرانند و چه شاهانند؟ گفتند او را که: اینها امیران نیستند اینها غلامان عمید خراسانند، روی به آسمان کرد که: ای خدا غلام پروردن از عمید خراسان بیاموز، آنجا مستوفی را عمید گویند

141-5. باز جواب گفتن کافر جبری مومن سنی را که به اسلام و به ترک اعتقاد جبرش دعوت میکرد و دراز شدن مناظره از طرفین، که ماده اشکال و جواب را نبرد الا عشق حقیقی که او را پروای آن نماند، ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء

142-5. پرسیدن پادشاه قاصداً ایاز را که، چندین غم و شادی با چارق و پوستین که جماد است چراست؟ تا ایاز را در سخن آورد



143-5. حکایت تسلی کردن خویشان مجنون را از عشق لیلی

144-5. حکایت جوحی که چادر پوشیده و در وعظ میان زنان نشسته و حرکتی کرد که زنی او را بشناخت که مرد است و نعره ای کشید

145-5. فرمودن شاه دیگر باره ایاز را که شرح چارق و پوستین آشکارا بگو تا خواجه تاشانت از آن اشارت پند گیرند که الدین نصیحة

146-5. حکایت کافری که گفتندش در عهد ابایزید که مسلمان شو، و جواب گفتن او ایشان را

147-5. حکایت آن مؤذن زشت آواز که در کافرستان بانگ زد از برای نماز و مرد کافر او را هدیه داد

148-5. حکایت آن زن که گفت شوهر را که: گوشت را گربه خورد، شوهر گربه را به ترازو بر کشید، گربه نیم من بر آمد، گفت: ای زن، گوشت نیم من بود و افزون، اگر این گوشت است، گربه کو؟ و اگر این گربه است، گوشت کو؟

149-5. حکایت آن امیر که غلام را گفت که: می بیار، غلام رفت و سبوی می آورد، در راه زاهدی بود که امر معروف میکرد، سنگی زد و سبوی او را بشکست، امیر بشنید، قصد گوشمال زاهد کرد، این قضیه در عهد عیسی علیه السلام بود که هنوز می حرام نشده بود لیکن زاهد منع لذت و تنعم میکرد

150-5. در بیان حکایت ضیاء بلخ و شیخ اسلام تاج بلخ و لطیفه گفتن ضیاء

151-5. در بیان خبر یافتن امیر و خشم آلوده رفتن بر سر زاهد

152-5. حکایت مات کردن دلفک سید شاه ترمذ را

153-5. باز رجوع به حکایت امیر و زاهد و اجتماع خلق

154-5. در بیان بی طاقتی سالکان پیش از گشاد و قصد کردن حضرت مصطفی علیه السلام افکندن خود را از کوه حرّا از وحشت حجاب و نمودن جبرئیل علیه السلام خود را به وی و منع کردن و بشادت دادن

155-5. جواب گفتن امیر مر آن شفیعیان را و قبول نکردن شفاعت به جهت گستاخی که کرده است و سبوی را شکسته

156-5. دست و پای امیر بوسیدن و دوّم بار لابه کردن شفیعیان و همسایگان زاهد

157-5. باز جواب و دفع گفتن امیر مر شفیعیان را

158-5. تفسیر این آیه که "وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ"، که در و دیوار و عرصه آن عالم و آب و کوزه و میوه و درخت همه زنده اند و سخن گو و سخن شنو و جهت آن فرموده حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله و سلم "الدنیا جیفه و طلابها کلاب"، و اگر آخرت را حیات نبودی، آخرت هم چون دنیا جیفه بودی، جیفه را نه از برای بوی زشت بل برای مردگیش جیفه خوانند

- 5-159. دیگر باره خطاب شاه ایاز را که تاویل کار خود بگو و مشکل منکران را بگو و طاعنان را بحل کن که ایشان را در آن التباس رها کردن مروّت نیست
- 5-160. تمثیل تن آدمی به مهمان خانه و تمثیل اندیشه های مختلف به مهمانان و عارف صابر در آن اندیشه ها چون مرد مهمان دوست
- 5-161. حکایت مهمان و کدخدا و زن و بیان فضیلت مهمانداری
- 5-162. تمثیل فکر هر روزینه که در دل آید به مهمان نو که از اول روز در خانه فرود آید و تحکم و بد خوئی کند و فضیلت مهمانداری و ناز مهمان کشیدن
- 5-163. دیگر بار خطاب شاه با ایاز و نواختن او ایاز را
- 5-164. وصیت کردن آن پدر دختر را که از این شوهر که تو راست خود را نگاهدار تا حامله نشوی
- 5-165. وصف ضعیف دل و سستی آن صوفی سایه پرورده مجاهده ناکرده داغ عشق ناکشیده و به سجده و دست بوس عام و به حرمت نظر کردن و به انگشت نمودن ایشان که امروز در زمانه صوفی اوست. غره شدن و به وهم چون معلم کودکان رنجور شدن و با آن وهم که من مجاهدم مرا در این راه پهلوان میدانند با غازیان به غزا رفته که به ظاهر نیز هنر بنمایم جهاد را، اگر چه در جهاد اکبر مستثنام، جهاد اصغر چه محل دارد؟
- 5-166. نصیحت مبارزان او را که با این دل و زهره که تو داری که از کلایسه شدن چشم کافر اسیری دست بسته بیهوش شوی و دشنه از دستت بیفتد، زینهار که ملازم مطبخ خانقاه باش و سوی پیکار مرو تا رسوا نشوی
- 5-167. حکایت عیاضی، رحمه الله تعالی که هفتاد بار به غزو رفته بود و غذاها کرده بامید شهید شدن، چون از جهاد اصغر به جهاد اکبر شتافت و خلوت گزید، آواز طبل غازیان شنید. نفس او را رنجه داشتی جهت غزا کردن و او نفس را در این دعوت متهم مینمود
- 5-168. حکایت مجاهدی دیگر و جان بازی او در غزا
- 5-169. حکایت آن مجاهد که از همیان سیم هر روز يك درم در خندق افکندی به تفاریق از بهر ستیزه با نفس حرص ورز و سرزنش نفس که "چون اندازی، یک بار انداز تا از این ماجرا خلاصی یابم که الیاس احدی الراحتمین"، و جواب او
- 5-170. رجوع به حکایت آن مجاهد در قتال
- 5-171. حکایت خلیفه مصر و شاه موصل و فرستادن لشکر به طلب کنیزک و صفت کردن غمازان و نفس او بر کاغذ بستن
- 5-172. ایثار کردن صاحب موصل آن کنیزک را به خلیفه تا خون ریزی مسلمانان زیاد نشود
- 5-173. پشیمان شدن آن سر لشکر از خیانتی که کرد و سوگند دادن او آن کنیزک را که به خلیفه باز نگوید از آنچه رفت
- 5-174. پرسیدن شخصی از بزرگی، فرق میان حق و باطل را

175-5. در بیان ضعف عقل منکران بعث

176-5. آمدن خلیفه نزد آن کنیز جهت شهوت رانی و جماع

177-5. خنده گرفتن آن کنیز را از ضعف شهوت خلیفه و قوت شهوت آن پهلوان و فهم کردن خلیفه حال او را و پرسیدن

178-5. فاش کردن آن کنیز را با خلیفه از بیم زخم شمشیر و اکراه خلیفه که: راست گو سبب این خنده را و گر نه بکشمت

179-5. عزم کردن شاه چون واقف شد بر آن خیانت که بپوشد و عفو کند و او را به وی دهد و دانست که آن فتنه جزای قصد او بود و ظلم او بر صاحب موصل که "وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَإِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ" و ترسیدن که اگر انتقام کشد، آن انتقام هم بر سر او آید چنانکه این ظلم و طمع بر سرش آمد

180-5. خواندن خلیفه پهلوان را و کنیز را به او عقد کردن

181-5. در بیان "نَحْنُ قَسَمْنَا"، که یکی را قوت و شهوت خران دهد و یکی را صفا و صفوت فرشتگان

تخمهایی که شهوتی نبود --- بر او جز قیامتی نبود

سر ز هوا تافتن از سرور نیست --- ترک هوا قوت پیغمبر نیست

182-5. دادن شاه محمود گوهر را بزم به دست وزیر که این بچند ارزد و مبالغه کردن وزیر در قیمت و فرمودن شاه وزیر را که این را بشکن و گفتن وزیر که این گوهر نفیس را چگونه بشکنم

183-5. رسیدن آن گوهر آخر دور به دست ایاز و کیاست ایاز و مقلد ناشدن او ایشان را، و مغرور ناشدن او به مال و خلعت و جامگی افزون کردن، و مدح عقل ایشان کردن، که نشاید مقلد را مسلمان دانستن اگر مسلمان باشد، و نادر باشد که مقلد ثبات کند بر آن اعتقاد و مقلد از آن امتحانها به سلامت بیرون آید که ثبات بینایان ندارد

184-5. تشنیه امیران ایاز را که: چرا چنین گوهر را شکستی؟ و جواب او

185-5. قصد کردن شاه به قتل امیران و شفاعت کردن ایاز آنها را که العفو اولی

186-5. تفسیر گفتن ساحران فرعون را در وقت سیاست که لا ضیرَ اِنَّا اِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ

187-5. مجرم دانستن ایاز خود را در این شفاعت گری و عذر این جرم خواستن و در آن عذر خواهی خود را مجرم دانستن، و این شکستگی از عظمت شاه خیزد که أعلمکم بالله اخشاکم من الله اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ

## ----- دفتر ششم -----

1-6. مقدمه دفتر ششم

2-6. سؤال کردن سائلی از واعظی که: مرغی بر سر بارو نشست، از سر و دم او کدام فاضل تر است؟ و جواب دادن واعظ سائل را

- 3-6. نکوهیدن ناموسهای پوسیده که مانع ذوق ایمان و دلیل ضعف صدقند و راه زن صد هزاران ابله نادان
- 4-6. مناجات و پناه جستن به حق از فتنه اختیار و اسباب آن و بیان شکوهیدن و ترسیدن آسمان و زمین از اختیار
- 5-6. حکایت غلام هندو که به خواجه زاده خود پنهان هوس داشت، چون دختر را با مهتر زاده ای عقد کردند غلام رنجور شده و میگذاخت. کس علت او ندانست و او زهره گفتن نداشت
- 6-6. صبر فرمودن خواجه مادر دختر را که غلام را زجر مکن من او را بی زجر از این طمع باز آورم که نه سیخ سوزد نه کباب خام ماند
- 7-6. در حقیقت حکایت و بیان آنکه هر نفسی همچو آن هندو مبتلا است
- 8-6. در بیان عموم آیه كُفِّرُوا نَاراً لِّلْحَرْبِ اِطْفَاءِ اللّٰهِ
- 9-6. آتش زدن در شب و کشتن دزد آن را و غفلت آن مرد
- 10-6. در بیان حدیث "استفت قلبک و لو افتاک المفتون"
- 11-6. حسد بردن امیران بر ایاز و نمودن سلطان کیاست او را
- 12-6. مدافعه امرا آن حجت را به شبهه جبریانه و جواب دادن شاه ایشان را
- 13-6. حکایت آن صیاد که خود را در گیاه پیچیده بود و دسته گل و لاله کلاله وار به سر نهاده تا مرغان گیاه پندارند، و دانستن آن مرغ زیرک آن را
- 14-6. حکایت آن شخص که دزدان قوچ او را بدزدیدند و بر آن قناعت نکردند به حيله جامه هاش را هم دزدیدند
- 15-6. مناظره مرغ با صیاد در ترهب و در معنی ترهبی که مصطفی صلی اله علیه و آله نهی کرد از آن امت خود را که "لا رهبانیه فی الاسلام"
- 16-6. های و هوی کردن پاسبان بعد از بردن دزدان اسباب کاروان را
- 17-6. حواله کردن مرغ گرفتاری خود را به مکر صیاد، و صیاد به حرص
- 18-6. حکایت آن عاشق که شب بر امید و عده معشوق بیامد بدان وثاق که اشارت کرده بود و بعضی از شب را منتظر بود تا خوابش ربود. معشوق آم جیبش را پُر گردکان نمود و رفت
- 19-6. استدعای امیر ترك مخمور مطرب را به وقت صبوح و معنی حدیث "ان الله تعالی شرابا اعده لاولیائه إذا شربوا سکرُوا و إذا سکرُوا طابوا، الخ و قوله تعالی إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا"
- می در خم اسرار بدان میجو شد --- تا هر که مجرد است از آن می نوشد  
این می که تو میخوری حرامست --- ما می نخوریم جز حلالی  
جهد کن تا ز نیست هست شوی --- وز شراب خدای مست شوی
- 20-6. آمدن ضریر بخانه پیغمبر علیه السلام و گریختن عایشه و پنهان شدن

6-21. امتحان کردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله عایشه را که چرا پنهان میشوی که او تو را نمی بیند

6-22. آغاز کردن مطرب این غزل را در بزم امیر ترک  
گلی یا سوسنی یا سرو یا ماهی؟ نمی دانم --- از این آشفته بی دل چه می خواهی؟ نمی دانم  
و خطاب کردن ترک که آنچه میدانی بخوان و جواب مطرب امیر را

6-23. در معنی حدیث "موتوا قبل ان تموتوا" و تفسیر بیت حکیم سنائی  
بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی --- که ادیس از چنین مردن بهشتی گشت  
پیش از ما

6-24. تشبیه مغفلی که عمر ضایع کند و در نزع بیدار شود به ماتم اهل حلب

6-25. رسیدن شاعر به حلب روز عاشورا و حال معلوم نمودن و نکته گفتن و بیان حال کردن

6-26. نکته گفتن آن شاعر جهت طعن شیعه حلب

6-27. تمثیل حریص بر دنیا به موری نابیننده رزاقی حق و خزاین رحمت او را که به دانه ای از  
خرمنی می کوشد و سعت آن خرمن نمی بیند  
را

6-29. قصه بلال حبشی و شوق او و رنجاندن خواجه او را، و معلوم کردن صدیق حال او را

6-30. باز گفتن صدیق صورت حال بلال را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

6-31. وصیت کردن مصطفی علیه السلام صدیق را که چون بلال را مشتری می شوی هر آینه  
ایشان از ستیز بر خواهند فزود بهای او را، مرا در این فضیلت شریک خود کن وکیل من باش و  
نیم بها از من بستان

6-32. خندیدن جهود و پنداشتن که صدیق مغبون است و ندانستن بهای بلال را

6-33. معاتبه کردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با صدیق و عذر گفتن صدیق رضی  
الله عنه

6-34. قصه هلال که بنده مخلص بود خدای را، صاحب بصیرت بی تقلید، پنهان شده در بندگی  
مخلوقان جهت مصلحت، نه از عجز، چنانکه لقمان و یوسف از روی ظاهر و غیر ایشان، بنده ای  
سایس بود امیری را و آن امیر مسلمان بود اما کور

داند اعمی که مادری دارد --- لیک چونی به وهم درنارد

اگر با این دانش تعظیم این مادر کند، ممکن بود که از عمی خلاص یابد، که إذا اراد الله بعبد خیرا  
فتح عینی قلبه لیبصره بهما الغیب

این راه ز زندگی دل حاصل کند --- کاین زندگی تن صفت حیوان است

6-35. حکایت در تقریر همین سخن

6-36. رنجور شدن هلال و بیخبری خواجه او از رنجوری او از تحقیر و ناشناخت، و واقف شدن  
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و رفتن آنحضرت به عیادت او

- 6-37. در بیان آنکه مصطفی علیه و علی آله الصلوٰة و السلم چون شنید که عیسی علیه السلام بر روی آب رفت فرمود: لو ازداد یقینه لَمْشی علی الهواء
- 6-38. در بیان حکایت کمپیر نود ساله که روی زشت خود را گلگونه می اندود و پذیرا نمی آمد
- 6-39. دعا کردن درویش خواجه گیلانی را که: خدا تو را به سلامت به خان و مان باز رساند
- 6-40. صفت آن عجوزه و رجوع به حکایت او
- 6-41. در بیان سوال سائل از صاحب خانه و جواب او را بر سبیل طنز
- 6-42. رجوع به داستان آن کمپیر
- 6-43. حکایت رنجوری که طبیب در وی امید صحت ندید، گفت: هر چه خواهی کن
- 6-44. رجوع به قصه رنجور
- 6-45. قصه سلطان محمود و غلام هندو
- 6-46. قوله علیه السلم: لیسَ للماضین هم الموت انما لهم حصره الفوت
- 6-47. باز گشتن به حکایت صوفی بر لب جو و قاضی
- 6-48. رفتن صوفی سوی آن سیلی زن و بردن او را به قاضی
- 6-49. هم در تقریر قصه قاضی و صوفی
- 6-50. سیلی زدن رنجور قاضی را و سرزنش کردن صوفی قاضی را
- 6-51. جواب با صواب قاضی صوفی را در این ماجرا
- 6-52. سؤال کردن صوفی از قاضی و جواب قاضی مر او را
- 6-53. جواب دادن قاضی صوفی را و قصه ترك و درزی را مثل آوردن
- 6-54. بیان حدیث "ان الله یلقن الحکمة علی لسان الواعظین بقدر هم المستمعین"
- 6-55. شنیدن ترك حکایت دزدی درزیان را، و گرو بستن که: درزی از من چیزی نتواند بردن
- 6-56. مضاحك گفتن درزی و ترك را از قوت خنده بسته شدن دو چشم و فرصت یافتن درزی
- 6-57. خطاب با هر نفسی که بمثل این بلا مبتلاست
- 6-58. گفتن درزی ترك را که اگر یکبار دیگر لاغ گویم، قبایت تنگ شود
- 6-59. مثل در تسکین فقیران بجور روزگار و حکایت
- 6-60. باز مکرر کردن صوفی سؤال را و جواب قاضی
- 6-61. جواب دادن قاضی صوفی را
- 6-62. حکایت زن با شوهر و ماجرای ایشان
- 6-63. پرسیدن عارفی از کشیش که تو به سال بزرگتری یا به ریش
- 6-64. باقی قصه فقیر. روزی طلب بی واسطه کسب
- 6-65. خواب دیدن فقیر و نشان دادن هاتف او را به گنج نامه
- 6-66. تمامی قصه آن فقیر و نشان جای آن گنج
- 6-67. فاش شدن خبر این گنج و رسیدن به گوش پادشاه

- 6-68. باز دادن پادشاه گنج نامه را به آن فقیر که بگیر، ما از سر این برخاستیم
- 6-69. آمدن مُرید شیخ ابوالحسن خرقانی بزیارت شیخ
- 6-70. پرسیدن مُرید که شیخ کجاست؟ و جواب نافر جام شنیدن از حرم او
- 6-71. جواب مُرید و زجر کردن آن طعانه را از کُفر و بیهوده گوئی
- 6-72. واگشتن مرید از وثاق شیخ و پرسیدن از مردم و نشان دادن ایشان که شیخ به فلان بیشه رفته است
- 6-73. یافتن مُرید شیخ را نزدیک بیشه سوار شیری
- 6-74. حکمت در آیه "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً"
- 6-75. بیان معجزه هود علیه السلام در تخلص مومنان امت به وقت نزول باد
- 6-76. رجوع به قصه فقیر گنج طلب
- 6-77. انابت طالب گنج و پشیمانی او از تعجیل و بی صبری
- 6-78. الهام آمدن فقیر را و کشف شدن آن مشکل بر او
- 6-79. داستان آن سه مسافر مسلم و جهود و ترسا که به منزلی رفتند و لقمه یافتند ترسا و جهود سیر بودند و مسلمانان صائم
- 6-80. حکایت اشتر و گاو و قوچ که بندی گیاه در راه جُستند
- 6-81. مثل در باب صورت پرستان و شرّ ایشان در لباس خیر
- 6-82. باز گشتن به قصه گاو و اشتر و قوچ
- 6-83. رجوع به تقریر ترسا و نوبت رسیدن به مسلمان
- خلعت زر دهم، و شنیدن دلقك و از ده تاختن به شهر ترمد به نزدیک شاه که من باری نمیتوانم رفتن
- 6-85. حکایت تعلق موش با چُغز و بستن پای خود بر پای او و صید کردن زاغ ایشان را گفتن
- 6-87. مبالغه کردن موش در لابه و زاری و وصلت جستن از چغز آبی
- 6-88. لابه کردن موش مر چغز را که بهانه میندیش و در امر من تأخیر مینداز که "وفی التأخیر آفات" و تمثیل
- 6-89. رجوع به حکایت چغز و موش
- 6-90. حکایت سلطان محمود غزنوی و رفاقت او شب با دزدان و بر احوال ایشان مطلع شدن
- 6-91. قصه چریدن گاو بحری در نور گوهر شب چراغ و ریختن تاجر خاک بر سر گوهر تابنده و گریختن بر درخت
- 6-92. رجوع به قصه موش و چغز و ربودن زاغ موش و چغز را
- 6-93. بردن پریان عبدالغوث را مدتی در میان خود و بعد از آن به شهر آمدن پیش فرزندان و باز پیش پریان رفتن به حکم جنسیت معنی و همدلی او با ایشان

94-6. داستان مرد وظیفه دار از محتسب تبریز که وامها کرده بود بر امید وظیفه و بیخبر بود از وفات او، و از هیچکس واخ گزارده نمی شد الا از محتسب متوفی گزارده شد. بیت  
لیس من مات فاستراح بمیت --- انما المیت میت الاحیاء

95-6. آمدن جعفر رضی الله عنه به تنهایی به گرفتن قلعه و مشورت کردن ملک آن قلعه با وزیر در دفع او، و گفتن وزیر که زنهار ملک را به وی تسلیم کن که او موید است و از حق جمعیت عظیم دارد در جان خویش

96-6. رجوع به حکایت مرد وامدار و آمدن به تبریز و آگاهی از فوت محتسب

97-6. استغفار کردن آن غریب از اعتماد بر مخلوق و یاد نعمتهای خالق کردن و انابت نمودن، ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ

98-6. مثل دو بین همچون آن غریب شهر کاشان است که عمر نام داشت که خباز به سبب این نامش به دکان دیگران حوالت کرد، و او فهم نکرد که همه دکانها یکیست

99-6. توزیع کردن پای مرد در جمله شهر تبریز و جمع شدن اندک چیزی و رفتن آن غریب به تربت محتسب به زیارت و این قصه را بر سر گور او به طریق نوحه گفتن

100-6. گریختن گوسفند از کلیم الله و شفقت و مهربانی او

101-6. دیدن خوارزمشاه در سیران در موکب خود اسبی بس نادر و تعلق او به آن اسب و سرد کردن عماد الملك آن را در دل شاه و گزیدن شاه گفت او را بر دیده خویش چنان که حکیم در الهی نامه گوید:

چون زبان حسد شود نخاس --- یوسفی یابی از گزی کرباس

از دلالی برادران یوسف حسودانه در دل مشتریان آن چندان حسن پوشیده شد و زشت نمودن گرفت که وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ

102-6. مواخذة یوسف صدیق علیه السلام به حبس بضع سنین به سبب یاری خواستن از غیر حق و گفتن: اذْكَرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ

103-6. باز گشتن به حکایت غریب وام دار و خواب دیدن پای مرد

104-6. گفتن خواجه در خواب به آن پای مرد وجوه وام آن دوست را که آمده بود و نشان دادن جای دفن آن سیم را، و پیغام به وارثان که البته از آن هیچ باز میگیرد

جا، چنین ترتیب نهید و فلان جا چنین نواب نصب کنید. اما، الله الله، به فلان قلعه مروید و گرد آن مگردید

106-6. بیان استمداد عارف از سرچشمه حیات ابدی و مستغنی شدن او از استمداد و انجذاب از چشمه های آبهای بیوفا، که علامة ذلك التجافی عن دار الغرور، که آدمی چون بر مددهای آن چشم ها اعتماد کند در طلب چشمه باقی دائم سُست شود. چنانکه حکیم راست

کاری ز درون جان تو می باید --- کز عاریه ها ترا دری نگشاید

يك چشمه آب از درون خانه --- به ز آن جویی که آن ز بیرون آید



6-107. روان شدن شهزادگان در ممالک پدر بعد از وداع و اعادت کردن شاه وقت وداع وصیت خود را

6-108. رفتن شهزادگان به جانب قلعه ممنوعه عنها بحکم الانسان حریص علی ما منع، و وصیتهای پدر را فراموش کردن و در بلا افتادن و نفس لوامه با ایشان بزبان حال گفتن: الم یأتکم نذیر، و گفتن ایشان در جواب: لو کنانسمع اونعقل ما کانا فی اصحاب السعیر  
ما بندگی خویش نمودیم، و لیکن --- خوب بد تو بنده ندانست خریدن

6-109. دیدن آن سه پسر شاه در قصر قلعه ذات الصور نقش روی دختر شاه چین را و بیهوش شدن هر سه برادر و در فتنه افتادن و تفحص کردن، که این صورت کیست؟

6-110. حکایت صدر جهان در بخارا و کرم او و آنکه اگر کسی بزبان از او سوال کردی، هیچ ندادی

6-111. حکایت امرد و کوسه در خانقاه با لوطی و تدبیر امرد

6-112. در بیان حدیث منهومان لا یشبعان طالب العلم و طالب الدنيا

6-113. بحث شاهزادگان با همدیگر در آن قضیه و مقاله ی برادر بزرگتر

6-114. به مجلس کشیدن پادشاهی فقیهی را و بزخم مُشت بطبع آوردن

6-115. رفتن شاه زادگان بعد از اتمام ماجرا به جانب ولایت چین تا به قدر امکان به مقصود نزدیکتر باشند اگر راه وصل مسدود است به قدر امکان نزدیک شدن محمود است

6-116. حکایت امرؤ القیس که پادشاه عرب بود و با جمال و کمال و زنان عرب چون زلیخا شیفته او بودند، مگر دانست اینها همه تمثال صورتی اند، باید طالب معنی شد

6-117. بی طاقت شدن برادر بزرگتر بعد از مدتی و متواری شدن در بلاد چین در شهر تخت گاه و گفتن که: من رفتم الوداع تا خود را بر شاه چین عرضه کنم. اما قدمی تنیلی مقصودی -- او القی راسی کفوادی ثمه

یا پای رساندم به مقصود و مراد --- یا سر بنهم همچو دل از دست اینجا

و نصیحت برادران او را سود نداشتن، یا عاذل العاشقین دع فئه --- اضلها الله کیف ترشدها

6-118. بیان مجاهد که دست از مجاهده باز ندارد، اگر چه داند که بسطت عطاء حق را که آن مقصود از طرف دیگر و به سبب عمل دیگر بدو برساند که در وهم او نبوده باشد و او در این طریق معین امید بسته، همین در میزند شاید که حق تعالی آن روزی را از در دیگر رساند که او آن تدبیر نکرده باشد، وَ یَرْزُقُهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ، العبد یدبر و الله یقدر، و بود که بنده را هم بندگی بود که مرا از غیر این در برساند اگر چه من حلقه این در می زنم، حق تعالی او را هم از این در روزی رساند، فی الجمله این همه درهای یک سرای است

6-119. حکایت مرد میراث یافته که در خرج اسراف کرده و مفلس شد

6-120. در بیان سبب تأخیر در اجابت دعای مؤمن از حضرت عزت

6-121. دیدن میراثی به خواب که در مصر به فلان موضع گنجی است و رفتن به شهر مصر در طلب آن

6-122. رسیدن آن شخص به مصر و بیرون آمدن به کوی در شب به جهت شبکوکی و گدائی و گرفتن عسس او را و مراد او پس از رنج حاصل آمدن، وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، و قوله عليه السلام اشتدی أزمة تنفرجی، و جميع القرآن و الكتب المنزلة فی تقرير هذا

6-123. در بیان حدیث "الصدق طمانينة و الكذب ريبة"

6-124. گفتن عسس خواب خود را با غریب و نشان گنج دادن در خانه او

6-125. مثل

6-126. باز گشتن غریب مصر به بغداد و یافتن گنج را در خانه خود

6-127. مکرر کردن برادران پند برادر بزرگ و قبول نکردن او و بی طاقتی او و خود را بی دستری پدر بدربار پادشان چین رسانیدن

6-128. قصه زن جوحی و عشوه دادن او قاضی را و به مکر و حيله در صندوق کردن

6-129. رفتن قاضی به خانه زن جوحی و حلقه زدن جوحی به تندی و خشم بر در و گریختن قاضی در صندوق

6-130. آمدن نایب قاضی میان بازار و خریداری کردن صندوق را از جوحی

6-131. در بیان حدیث نبوی که "من كنت مولاه، فهذا عليّ مولاه"

6-132. باز آمدن زن جوحی سال دیگر نزد قاضی و شناختن قاضی او را

6-133. باز آمدن به قصه شاهزاده و ملازمت او در حضرت پادشاه

6-134. در بیان نوازش و احترام شاه چین شاهزاده غریب را

6-135. در بیان حدیث "جر یا مؤمن فان نورک اطفا ناری"

6-136. وفات یافتن برادر بزرگ آن شاهزادگان و ملازمت کردن برادر میانه پادشاه چین را

6-137. آمدن برادر میانه به جنازه برادر که آن برادر کوچک بر فراش رنجوری بود و نواختن پادشاه او را تا ملازم شود و صد هزار غنائم غیبی و عینی بدو رسید از نظر شاه

6-138. در بیان استغنا و عجب شاهزاده و زخم خوردن از باطن شاه

6-139. خطاب حقتعالی به عزرائیل که تو را رحم بر که بیشتر آمد از این خلائق که قبض روح ایشان کردی، و جواب دادن او حضرت عزت را

6-140. ذکر کرامات شیبیان راعی و بیان معجزه هود

6-141. رجوع به قصه پروردن حق تعالی نمرود را به شیر پلنگ

6-142. رجوع به قصه شاهزاده که زخم خورده از خاطر شاه، پیش از استکمال فضایل دیگر از دنیا برفت

6-143. مثل وصیت کردن آن شخص که سه پسر داشت که میراث او بکاهل ترین اولاد او دهند

6-144. تمثيل

6-145. خاتمه لولده الكامل المحقق بهاء الدين

پایان دفتر ششم

پایان مثنوی مولوی